

MAHA

The First Iranian GLBT e-Magazine

Issue 2 , January 2005

ماها

مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

شماره ۲، دی ماه ۱۳۸۳

فرا رسیدن سال نو میلادی را به همه هموطنان مسیحی، بخصوص همجنسگرایان مسیحی ایران تبریک می گوئیم.

## فهرست مطالب

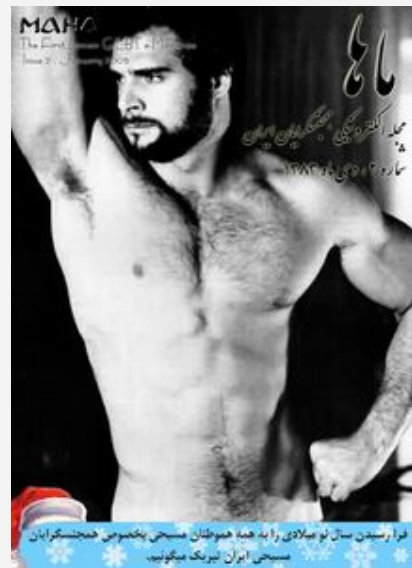
- فهرست مطالب این شماره ..... ۱
- حرف های سردبیر ..... ۲
- حرف های شما ..... ۴
- فدریکو گارسیا لورکا ..... ۶
- یک تجربه: حرف بزنید! ..... ۱۱
- همجنسگرایان مسلمان ایرانی؛  
و چالش های پیش رو ..... ۱۵
- دوست یابی ..... ۱۹
- همجنسگرایی؛ درک ها و برداشت ها ..... ۲۱
- نامه ای از آرمان ..... ۲۸
- جشن عشق ..... ۳۰
- دو کتابی که خواندم؛  
و سوالاتی که برایم مطرح شد ..... ۳۱
- شوخی با طعم جدی، جدی با طعم شوخی .. ۳۴
- عکس های این شماره ..... ۳۵

**ماها را به دوستان و آشنایان  
خود معرفی کنید.**

# ماها

مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

شماره ۲، دی ماه ۱۳۸۳  
۳۷ صفحه



**MAHA**

The Iranian GLBT e-Magazine

Issue 2 , January 2005

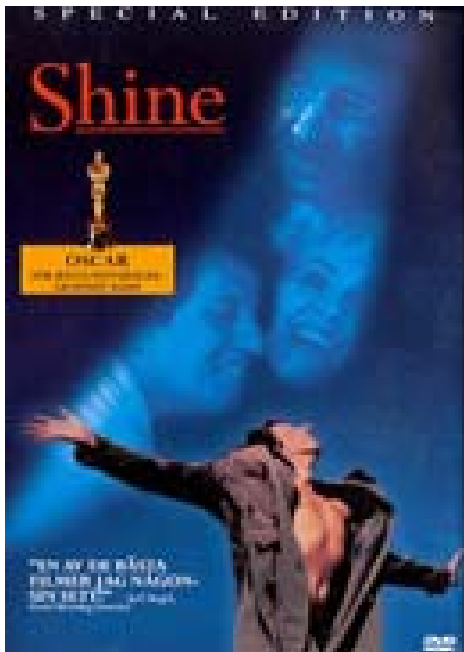
[Majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:Majaleh_maha@yahoo.com)

## ارتباط با ما

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

[Majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:Majaleh_maha@yahoo.com)

(پست الکترونیکی علاقه مندان به اشتراک ماهنامه «ماها» در لیست مشترکین وارد شده و پس از آن، همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه ای از آن برای مشترکین ارسال خواهد شد.)



## حرف های سردبیر

دوستی دارم که به فیلم و سینما خیلی علاقه دارد و مثل جن فیلمهای خارجی را نمیدانم از کجا گیر می آورد. به من هم میگه چکار داری از کجا آوردم، دوست داری نگاه کن و لذت ببر ولی سؤال نکن. البته میدانم که بعضی ها را از کانالهای خارجی ضبط می کند.

چند روز پیش فیلمی استرالیایی به اسم Shine (به فارسی شاید سحر / روشنایی / تابان یا درخشش ترجمه کنند) برایم آورد که از دیدن آن لذت بردم و برایتان خواهم گفت که چرا.

این فیلم ساخته اسکات هیکس<sup>۱</sup> است و جفری راش<sup>۲</sup> در نقش دیوید (داوود خودمان) واقعاً که با هنرنمایی خودش غوغا میکند.

دیدن این فیلم حدود ۱۲۰ دقیقه ای ابتدا مرا بیاد کتابهای کافکا انداخت، بخصوص کتاب مسخ و مشکلی که کافکا در روابط خودش با پدرش داشت و اینکه هیچوقت به قصر نمی رسد و..... اما فیلم از این فراتر می رود و من آن را قصه تلخ زندگی هزاران و شاید میلیون ها دختر و پسر جوانی میدانم که دیگران نمی گذارند خود مستقلانه تصمیم بگیرند و این، اگر به دیوانگی نکشد، یا طرف را عقده ای می کند یا به سمت خودکشی سوق می دهد.

دیوید در خانواده ای متولد می شود که پدری سختگیر و مادری خانه دار و ساکت دارد. او علاقه شدیدی به موسیقی کلاسیک غربی دارد و در تمرین هایی که می کند، همه متوجه می شوند که این کودک یک نابغه موسیقی است. اما پدرش با تمام وجود سعی می کند که پسر را در زیر فرمان و خواسته های خود محدود کند. فکر نکنید پدر این کودک نابغه خود را دوست ندارد، نه، پدر در همان ابتدای فیلم به دیوید اعلام می کند که تو این دنیا هیچکس به اندازه من به تو مهر و علاقه ندارد : «No body loves you like me»

استعداد دیوید کوچولو در موسیقی زبانزد می شود و کلی تشویق و جوایز هنری برایش به ارمغان می آورد تا جایی که یک مؤسسه معروف موسیقی در آمریکا دعوتنامه ای برای ادامه تحصیل موسیقی به او ارسال می کند و مسئولان شهر از این مسئله خیلی خوشنود می شوند و پول سفر دیوید را فراهم می کنند. اما وقتی دیوید ذوق زده دعوتنامه را در خانه برای پدرش می خواند و منتظر خوشحالی پدر می شود، پدر با خشم به سوی او رفته و نامه را از دستش می قاپد و همانجا جلو چشم خواهران و مادر دیوید توی آتش می اندازد. گریه و زاری و التماس دیوید، دیگر اعضا خانواده و حتی مسئولین شهر برای راضی کردن پدر که با سفر دیوید به آمریکا موافقت کند به جایی نمی رسد و همین، تلاطم روحی و شکست شدیدی را در جان و روان این کودک حساس می کارد که تا آخر عمر عذابش می دهد و عدم اعتماد به نفس و حقارت را در او جاودانی میکند.

اما دیوید در شهر زادگاهش، که شهری در استرالیا است، همچنان محبوب است و همه از نوازندگی اش تعریف می کنند. تا به سن جوانی که می رسد و اینبار از آکادمی موسیقی لندن یک دعوتنامه دریافت می کند. نتیجه

را خودتان حدس بزنید: بله، دوباره پدر مخالفت می کند. اما این مرتبه دیوید زیر بار زور و ناحقی پدر نمی رود و می گوید: «من آنقدر بالغ شده ام که بتوانم برای خودم تصمیم بگیرم»، و بار سفر به لندن را می بندد. اما شیارهایی که فشارها و تضییقات روحی پدر در کودکی بر جان و روان او بجا گذاشته اند، به این زودپها از بین رفتنی نیستند و بالاخره دیوید را دچار اختلال روانی میکنند. وقتی معلم موسیقی او در لندن در جریان یکی از تمرینات از او می پرسد که آیا واقعاً مطمئن است که می خواهد قطعه ای از رحمانوف را اجرا کند، دیوید جواب می دهد: «راستش من تو زندگی در باره هیچ چیزی مطمئن نیستم.» و این جواب، انعکاس همان تربیتی است که به او فرصت و مجال اظهار وجود داده نشده و همیشه برایش تصمیم گرفته اند و...، و در نتیجه اعتماد به نفس ندارد، نمیتواند تصمیم بگیرد و همیشه مردد است، و این، البته درد کمی نیست.

دیوید به انگلستان می رود اما شیخ پدر و تربیت او تنهاش نمی گذارد. در نتیجه وضعیت روانی اش روز به روز بدتر می شود، تا جایی که تربیت نادرست خانوادگی دیوید، از وی که می توانست یک موسیقیدان معروف و مشهور جهانی شود، دیوانه ای می سازد سرگردان در خیابانهای لندن.

دیوید سرگشته اما موسیقی را در خون خود دارد و به هر بار و کافه ای که گذارش می افتد پشت پیانو می رود و برای مشتریان به اجرای موسیقی می پردازد و همین باعث می شود که خیلی ها به درستی حدس بزنند که این جوان، «معلول روانی» عادی نیست. تا بالاخره خانمی حساس، بیشتر به مسئله کنجکاو می شود و بین آنها دوستی برقرار می شود و این خانم با حوصله و عاشق موسیقی، با ظرافت خاصی به تشویق و تقویت استعداد هنری دیوید می پردازد و کوشش می کند که التیامی باشد بر شیارها و زخمهای روحی-روانی دیوید. آنها به هم دل می بندند و با هم ازدواج میکنند و در آخر، قدرت عشق تعادل روحی و روانی را به دیوید باز می گرداند.

مشاهده فیلم تاثیر زیادی روی من گذاشت. به یاد اخبار مربوط به افزایش تعداد خودکشی جوانان در روزنامه ها افتادم، و به این اندیشیدم که چه چیزی در جامعه ما این همه جوان را آنقدر مستاصل و بیچاره و ناتوان می کند که تاب تحملشان تمام می شود و مرگ را بر زندگی در چنین اجتماعی ترجیح می دهند؟ و به این فکر فرو رفتم که چه تعداد از این جوانان ممکن است همجنسگرا باشند، فکر کرده اند فقط خودشان اینطور احساسی دارند و از ترس و شاید هم شرم به زندگی خود خاتمه داده اند. دلائل را هم شما می دانید و هم من. اما آیا نباید کاری کرد؟ منظور من از «کاری»، این نیست که به خیابان بریزیم و فریاد بزنیم، منظور من این است که ما حداقل می توانیم از هم حمایت کنیم، دوستان خوبی برای هم باشیم، به همدیگر مهربانی کنیم و برای افراد همجنسگرای جامعه خود فرصت و امکان این را فراهم کنیم که اگر در جمع خانواده و اطرافیان خود احساس تنهایی کردند، بتوانند از آنها فاصله گرفته و وارد حلقه دوستان هم احساس خود شوند. مجلات و اطلاعات جنسی که داریم را تا آنجا که می توانیم به دیگران برسانیم. کسی چه میداند، شاید دوست نزدیک، برادر یا خواهر، معلم، همکلاسی یا حتی فروشنده مغازه ای که به آن سر می زنیم، احساس ما را دارد ولی دستش به جایی بند نیست که بتواند اعتماد به نفس و استقامت او را تقویت کند. پس بهتر نیست بکوشیم همدیگر را پیدا کنیم و برای هم دوستان و یاران باوفا و پایداری باشیم و مرهمی بر زخم های هم نهمیم؟ امیدوارم همه چنین کنیم...

(راستی، در سرچ گوگل می توانید اطلاعاتی در باره این فیلم بدست بیاورید.)

## حرف های شما

سلام، آیا کتابی در باره مسائل جنسی هست و آگه هست چطوری میشه پیدا کرد؟

**ماها:** اگر کتاب در مورد مسائل جنسی بطور عام مد نظر شما باشد، تعداد خیلی محدودی کتاب در اینبار در سال های اخیر در کشور چاپ شده اند که با مراجعه به کتابفروشی های معتبر ( بخصوص در تهران و شهرهای بزرگ) قابل دسترسی هستند اما یادت باشد که از فروشنده بخواهی که در یافتن اینگونه کتابها بهت کمک کند.

اما اگر کتاب در مورد همجنسگرایی منظور باشد، ما چیزی سراغ نداریم. حدود دو سال پیش کتابی به اسم « **شاهد**

**بازی در ادبیات فارسی** » به قلم سیروس شمیسا و توسط انتشارات فردوس در تهران چاپ شد که به همجنسگرایی مربوط میشد، اما بلافاصله سانسورچیان دستور جمع آوری این کتاب را صادر کردند. همینجا از خوانندگان تقاضا می کنیم که اگر نسخه ای از این کتاب را دارند، در اختیار ما بگذارند. ما میتوانیم در هر شماره ماها بخش هایی از آن را چاپ کنیم (امیدواریم آقای شمیسا مانعی نداشته باشند)

سلام، امیدوارم که تو کارتون موفق باشید، ولی من میخوام بدونم تو جمهوری اسلامی ایران چطور ممکنه که ما همجنسگراها، مجله ی همجنسگرا دریافت کنیم؟ شاید شما یادتون رفته که تو ایران زندگی میکنیم. بهر حال من علاقه دارم که این مجله را دریافت کنم ولی نمیخوام برام مشکلی ایجاد بشه.

**ماها:** ما شما را درک می کنیم و دلمان نمی خواهد کسی به واسطه ما دچار مشکلی شود، اما دلیل انتشار مجله را، با توجه به وضعیت کشور، در مطلب «سخن سردبیر» شماره اول که برایتان ارسال شد توضیح داده ایم و امیدواریم قانع کننده باشد. نکته ای که بد نیست به آن اشاره کنیم این است که سکوت، صحبت نکردن و عدم طرح مسئله همجنسگرایان کمکی به حال ما که نمی کند هیچ، تازه به ادامه برداشت های غلط در باره ما و ادامه ناآگاهی جامعه از حقوق ما هم کمک می کند. تاریخ ما خود بهترین گواه این ادعاست. در ایران، همجنسگرایان به هر دلیلی قرن ها سکوت کردند و به هیچ جایی هم نرسیدند. در عوض، این چند سال اخیر است که از برکت اینترنت و... مقداری روشنگری شده و به همان نسبت هم آگاهی از مسائل ما بهتر شده است. پس نتیجه میگیریم که سکوت چاره و راه حل مشکلات نیست. مهم این است که به نیروی خود، و ادعایی که می کنیم **آگاهی** داشته باشیم و **مقداری اراده** چاشنی آن کنیم، آن وقت، طی طریق و مواجهه با موانع کار چندان سختی نخواهد بود. اگر ما همجنسگرایان ایران (و یا هر اقلیت سرکوب شده دیگر)، در راه رسیدن به حقوق خود تلاش نکنیم، کسی دلش برای ما نمی سوزد. مگر همجنسگرایان کشورهای دیگر که آزادی خود را بدست آورده اند کار دیگری انجام داده اند؟ ما با انتشار ماها، نه آزادی کسی را سلب کرده ایم و نه کسی را به زور به مطالعه مجله خود وادار کرده ایم، و نه حرف ناحقی زده ایم. هیچ میدانی که سکوت در برابر سرکوب، اگر به معنای همراهی با سرکوب کنندگان نباشد، نوعی تأیید آن محسوب می شود؟ از طرف دیگر، صرف اطلاع و آگاهی از حقوق، خود مشکل را حل نمی کند، بلکه برای رسیدن به آزادی و حقوق خود باید آگاهی را در خدمت تلاش برای دستیابی به آزادی قرار داد. ما با انتشار مجله، علاوه بر آگاهی رسانی و نزدیک کردن همجنسگرایان کشور به همدیگر، همچنین به سرکوب کنندگانمان یک «نه» بزرگ هم گفته ایم و اعلام کرده ایم که تسلیم فشار آن ها نمی شویم. حالا دیگر با خود جامعه همجنسگرایان و اقلیتهای جنسی است که با حمایت (و یا عدم حمایت) خود از مجله نشان دهند که تا چه اندازه آمادگی دارند برای اهداف خود متحد شوند و کار دسته جمعی انجام دهند.

سلام، میخواستیم پیرسم حالا که سایت های همجنسگراها تو ایران سانسور شده اند، آیا شما میتوانید آگهی آشنایی در مجله خود چاپ کنید؟ البته من نمیدانم چطوری، ولی طوری که از کنترل خارج نشود.

**ماها:** هیچ مانعی برای چاپ آگهی های آشنایی خوانندگان در مجله ماها وجود ندارد. اگر دوستانی قصد چاپ آگهی آشنایی با هدف دوست یابی دارند، می توانند آگهی خود را برای ما ارسال کنند. ما آگهی و ایمیل و شهر محل زندگی آگهی دهنده را چاپ می کنیم تا علاقمندان بطور مستقیم با ایشان تماس بگیرند. ما در کنار صفحه مربوط به آگهی ها چند نکته در مورد رعایت مسائل امنیتی خواهیم نوشت، ولی مسئولیتی درباره نتیجه و عاقبت کار تقبل نمی کنیم.

من یک پسر ۲۵ ساله هستم و با یکسری کلمات زیاد آشنا نیستم. لطفاً همیشه بیشتر برام توضیح بدین. به کسی که کون میده چی میگن و به کسی که کون میکنه چی میگن؟

**ماها:** در زبان فارسی، اصطلاحاً به کسی که کون می دهد مفعول گفته می شود و به کسی که کون میکند فاعل. اما این دو اصطلاح علاوه بر ابهامات و نارسائی های زیادی که دارند، مانع بازتر شدن اذهان هم هستند. با چند مثال مسئله را بازتر کنیم. فرض کنید فردی روی کمر می خوابد و فرد دیگری روی آلت او نشسته و با بالا و پائین رفتن خود عمل سکسی-جنسی را تا آخر ادامه می دهد. اگر به اصطلاحات فاعل و مفعول بر اساس کسی که کون می دهد یا کون می کند بسنده کنیم، فرد روی کمر خوابیده فاعل است و دیگری مفعول. اما مگر باز در زبان فارسی فاعل را کننده کار و مفعول کسی که کاری روی آن انجام می شود تعریف نمی کنند؟ خوب تو شکل عمل که در مثال بالا آوردیم آن فرد که روی آلت دیگری نشسته و بالا-پائین رفته، در عمل فاعل بوده و کاری بر اون یکی (اصطلاحاً فاعل ولی در نفس عمل مفعول) انجام داده است.

مسئله مهم دیگر اینکه اکثر آ فکر می کنند که در یک رابطه دو جنس با هم، حتماً یکی کون می دهد و یکی کون می کند، در حالی که این ذهنیت هیچ تطابقی با واقعیت های موجود در روابط همجنسگرایان ندارد. آمار دقیق نداریم اما شاید بشود گفت که اکثریت بزرگی از همجنسگرایان در روابط جنسی خود نه مفعول هستند و نه فاعل و نه علاقه ای به اینکار دارند و در رابطه جنسی خود هیچ عمل دخولی انجام نمی دهند، و عمل جنسی آنها شامل بوسیدن (از جمله بوسه های عمیق)، نوازش همدیگر، رد و بدل کردن حرفهای تحریک کننده، سکس دهانی (ساک زدن برای همدیگر با کاندوم و در اشکال و حالت های مختلف)، لیسیدن بدن همدیگر، تحریک آلت تناسلی همدیگر با دست و جلق زدن برای هم، ماساژ بدن همدیگر و ... تا به انزال یا همان اوج لذت جنسی برسند. این بدان معنا نیست که همه این کارها را می کنند، اما از بعد از پیدا شدن بیماری ایدز، برای جلوگیری از انتقال بیماری و حفظ سلامت خود و شریک جنسی، گرایش به اینگونه سکس (بدون عمل دخول) افزایش چشمگیری در بین همجنسگرایان داشته است. اگر ما چند اصل مهم را در زندگی خود رعایت کنیم این اصطلاحات جایی در ذهنیمان نخواهند داشت: اول اینکه خود و احساس و نیاز خود را خوب و کامل بشناسیم. دوم اینکه در هنگام برقراری رابطه با دیگری، صریح و علناً اعلام کنیم که چی دوست داریم و چی دوست نداریم و قبل از دست زدن به عمل با هم به توافق برسیم. در حین عمل اگر طرف نخواهد مرزها و حدود مورد توافق را رعایت کند، از اعلام ناراضی خود و قطع کار ترسی نداشته باشیم و خود نیز حد و مرز طرف را کاملاً رعایت کنیم. هر نوع زور یا پافشاری در یک رابطه، بوی نابرابری و ناعادلانه بودن آن را می رساند. (منظور ما روابط سادومازوخیستی که باز بر اساس توافق و کدهای معینی بین دو طرف صورت می گیرد نیست.) و نکته آخر اینکه رسوبات و تعالیم من درآوردی بجامانده از تربیت خانوادگی-اجتماعی که هیچ مبنای علمی ندارند را از سر خود دور کنیم تا نیروی جنسی ما منبع لذتمان شود، نه مایه رنج و غصه.

توجه به نکات بالا، دیگر اصطلاح فاعل و مفعول یا کون ده و کون کن را بی رنگ و بی معنی می کند. در عوض فرهنگ انتخاب بر اساس نیاز، حق فردی و لذت متقابل را در روابط جنسی امان جا بگزین آن می کند.

شاید گفتن این نکته هم بد نباشد که در کشور ما هستند همجنسگرایانی که بقول خودشان فقط می کنند و نه تنها خود را همجنسگرا نمی دانند بلکه بیشتر از همه به تحقیر و جوک گویی درباره همجنسگرایان می پردازند. این افراد با چنین افکاری، تنها کهنه اندیشی و سنتی بودن خود را نشان می دهند و بس. چون در اجتماع ما به غلط حقوق بیشتری به مردان داده شده و برای زنان ارزش کمتری قائل شده اند، خیلی از همجنسگراها هم در روابط خود به «مفعول» به عنوان یک زن، و در نتیجه کم ارزش نگاه می کنند. اگر ما نگاه خود را انسانی کنیم آنوقت دیگر از این مسائل نخواهیم داشت.



## فدریکو گارسیا لورکا Federico Garcia Lorca (۱۸۹۸ - ۱۹۳۶)

نوشته: فرانسیسکو سوتو

<http://www.glbtc.com>

برگردان:

حمید پرنیان، بیست متری جوادیه، ۱۴ شهریور ۱۳۸۳

### ماها:

لورکا هم شاعر بود و هم نمایشنامه نویس، اما در ایران بیشتر او را یک شاعر می دانند تا یک نمایشنامه نویس. در حالی که در زادگاهش و حتی در کشورهای دیگر هر دو بخش تولیدات هنری لورکا معروف اند. دلیلش شاید این باشد که لورکا توسط یک شاعر ایرانی (احمد شاملو) و با کیفیت عالی ترجمه به ما معرفی شده است، به خصوص شعر «ساعت پنج عصر بود».

**فدریکو گارسیا لورکا**، در سراسر جهان، برجسته ترین شاعر غزل سرا و نمایش نامه نویس قرن بیستم اسپانیا شناخته شده است. شعرها و نمایش نامه هایش به بیش از دوازده زبان ترجمه شده است و موضوع مطالعه ی منتقدین سراسر دنیا است.

کتاب هایش پیوسته به فروش می رسند، و نمایش نامه هایش هر ساله اجرا و ستوده می شوند. از هنگام قتل اش در سال ۱۹۳۶ به دست نیروهای فاشیستی اسپانیا، لورکا تبدیل به قهرمان تراژیک افسانه ای شده است. بسیاری از جدال های ادبی ای که پیرامون لورکا وجود دارد، به گونه ای ظریف، با موضوعات و مسائل همجنسگرایانه ی موجود در آثار لورکا پیوند دارد که در این مورد عامدانه سکوت شده و پوشیده نگاه داشته شده است تا با این کار «لکه» ننگی بر آوازه ی یکی از تحسین برانگیزترین شاعران اسپانیا نگذارند؛ در میان آنها، رژیم فرانکو (رژیم حکومتی معاصر با لورکا)، خانواده ی لورکا، ذهنیت همجنسگراستیزانه ی پژوهشگرانی که زندگی شان را وقف مراقبت و نگهداری از آثار لورکا کرده بودند اینک هم نقدگرایی ای که تمایلات هومواروتیک (شهوت جنسی همجنسگرایانه) را در بررسی زندگی و آثار لورکا شامل می داند، را رد می کنند.

### لورکا در نیویورک و کوبا

پس از رخ دادن آنچه معمولاً «بحران مبهم عاطفی» بیان شده است (که در واقع، افسردگی ناشی از رد جنسی لورکا از سوی دالی و روابط جنسی آشوب زده و توفانی با پیکره سازی جوان به نام امیلیو آلادرین پروجو،

بود) لورکا در سال ۱۹۲۷ به نیویورک مسافرت کرد. این مسافرت الهام‌دهنده‌ی کوتاه‌ترین قطعه‌های شعری او، و سرانجام مجموعه‌ای با عنوان «شاعر در نیویورک» (۱۹۴۰) شد. پس از ترک نیویورک، لورکا سه ماه را در کوبا گذراند، جایی که او رویای دیدارش را داشت. مطابق گزارشات خودش، این سه ماه شادترین روزهای تمام زندگی‌اش بود.

## آثار همجنس‌گرایانه آشکار

در پی اقامتش در نیویورک و کوبا، لورکا جسارت و تهور بیشتری در بازنمایی و نمود دادن همجنس‌گرایی از خود نشان داد. دور از خانواده و ارزش‌های سنتی اسپانیا، او قادر بود تا نوشتن در مورد آثار همجنس‌گرایانه‌ی آشکارترش را آغاز کند: «قصیده‌ای برای والت ویتمن»، نمایشنامه‌ی دراماتیک «جمهور»، و کاری ناتمام با عنوان «ویران‌سازی فساد».

«قصیده‌ای برای والت ویتمن» به سال ۱۹۳۴ با تیراژ پنجاه‌تایی در مکزیکو منتشر شد، ولی این اثر در طول زنده‌بودن لورکا هرگز در اسپانیا منتشر نشد. این شعر، مخالفت شعری او را با همجنس‌سازی آشکار میکند. این قصیده بر اساس لحنی اخلاقی، تمایزی پررنگ میان عشق پاک و ناب همجنس‌گرایانه و تمایل جنسی هرزه‌گونه‌ی همجنس‌گرایانه ایجاد می‌کند. این اثر بر والت ویتمن، دوستدار طبیعت، تمرکز می‌کند، مقام امور جنسی را پست می‌کند، و به «Maricas» یا همان همجنس‌گرایان زنانه (اواخواهرها) مربوط می‌شود.

«جمهور» به بررسی تمایل جنسی همجنس‌گرایانه‌ی سرکوب‌شده می‌پردازد و به همان‌سان به دفاع از حقوق فردی افراد به آزادی شهوانی (آزادی تمایلات و خواهش‌های جنسی).

لورکا، «جمهور»، آزمایشی‌ترین نمایش‌نامه‌اش، را متعلق به دسته‌ی «تئاتر ناممکن» می‌دانست. او «ویران‌سازی فساد» را نیز به این دسته متعلق می‌دانست. اگرچه امروزه تنها صفحه‌ی نخست این نمایش‌نامه باقی مانده است ولی لورکا آن را ظاهراً در قالب نمایش‌نامه‌ی تک‌پرده‌ای نوشته بود. موضوع این نمایش‌نامه، همان‌طور که لن گیبسون می‌گوید، «تمایلات جنسی انجمن برادرانه‌ی همجنس‌گرایان که همکاری می‌کنند تا فرهنگ جهان را بسازند» می‌باشد.

## بازگشت به اسپانیا و مرگ شاعر

در ۱۹۳۰، اسپانیا در ناآرامی و کشمکش سیاسی بود که لورکا به اسپانیا بازگشت. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۶، او به گونه‌ای شگفت‌برانگیز، برخی از کارهای بهتر شناخته‌شده‌اش را نوشت: «عروسی خون»، «سوگواری برای ایگناسیو سانچز مخیاس»، «یرما»، و «خانه‌ی برناردو آلبا».

در هجدهم ژوئای ۱۹۳۶، ژنرال فرانسیسکو فرانکو و یولدی اورگاز کنترل لاس پالماس جزایر قناری را به دست گرفتند، و رخدادی که آغازگر جنگ شهری خونینی شد که تا ۱۹۳۹ به طول کشید. روزهای پیش



از این رخداد، لورکا، که در **مادرید** زندگی می‌کرد و از خشونتِ روزافزون و از دست دادن سرمایه‌اش در هراس زیاد بود، تصمیم گرفت به **گرانادا** بازگردد و با خانواده‌اش باشد.

ولی امنیت، آنجا هم وجود نداشت. در بعدازظهر شانزدهم آگوست، او به دستِ تندروانِ فاشیست دستگیر شد، و پس از دو یا سه روز، بدون هیچگونه اتهام یا محاکمه‌ای رسمی، با گلوله کشته شد و در گوری بی‌نشان نزدیک دهکده‌ی **ویزنار** به خاک سپرده شد.

در این روزها، جزئیاتِ دقیقِ مرگِ لورکا ناروشن و مبهم بود. نزدیک به چهل سال، رژیمِ فرانکو، به گونه‌ای موثر، پیرامونِ مرگِ نویسنده سکوت کرد. اینکه چرا چنین نویسنده‌ی شگفت‌آور و انسانی که دارای افسونی ناب، هوش و لطافت طبع، و قوه‌ی خیالِ سرشاری بود بایستی این‌گونه وحشیانه کشته می‌شد را فقط با ذهنیتِ فاشیستی ستیزه‌گری که دشمنِ شهرت و شناسائیِ شاعرِ آزادی خواهِ همجنسگرا است می‌توان توضیح داد، شهرت و شناسائی‌ای که از گرانادا ملی و فراملی شد.



**لن گیسون**، در زندگی‌نامه‌ی مستندی که از لورکا نوشته است، می‌نویسد: «در میانِ قاتلین ... **جان لوئیس ترسکاسترو** هم بود... کسی که پس از آن صبحی که در گرانادا او تنها کمک کرده تا لورکا را به آتش ببندند، رجز می‌خواند که با یک محاسبه‌ی دقیق، دو گلوله را به کپل‌های او زده است، چرا که او یک «کونی» (Queer) بوده».

اگرچه برای کشتن لورکا دلایلِ بسیاری ذکر کرده‌اند (مانند آزادی‌خواهی‌اش، سرکشی علیه ارزش‌های سنتی، تمایلاتِ کمونیستی‌اش)، شواهدی که همجنسگرابودنِ او را اثبات می‌کند هم در انگیزشِ کسانی که او را شکنجه دادند و کشتند بی‌تاثیر نبود.

## پنهان بودگی همجنسگرایی لورکا

مذهبِ کاتولیکِ سنتیِ تفتیش‌گرانه‌ی حاکم بر اسپانیا، مجاز دانستنِ امورجنسیِ ناسازگار با اخلاقیاتِ مسیحیِ غالب را مردود می‌دانست. این محیطِ نامداراگرانه (و متعصب)، به خوبی، ترس و هراسِ لورکا را توضیح می‌دهد و این که او را مجبور سازد تا همجنسگرایی‌اش را هم در زندگی شخصی و هم در آثارش پنهان بدارد.

لورکا، حتی، از کاربردِ کلمه‌ی «همجنسگرا» در زندگیِ مردمی (حوزه‌ی عمومی) اش یا در نوشته‌های‌اش پرهیز می‌کند؛ متن‌ها و نامه‌های او تنها از سکوت‌ها و امور محرمانه نگه‌داشته‌شده سخن می‌گوید. اینک، سکوت‌اش، نیمچه گفته‌های‌اش، و اشاراتِ کنایه‌ای (و تلویحی) اش، از صدایی می‌گوید که خواننده به دقت به آن گوش می‌دهد. برای نمونه، «**قصیده‌ای برای والت ویتمن**» مشهورش، صدایی شعرگونه است که به سکوت‌کردنِ او در موردِ تمایلاتِ همجنسگرایانه‌اش اشاره دارد: «مردانی با نگاهی سبز/ که انسان را دوست دارند،/ و لب‌های خود را

در سکوت آتش می‌زنند». در زندگی عمومی، لورکا مجبور است تا از تمایلِ همجنسگرایانه انتقاد کند و تنها از آن به گونه‌ای غیرمستقیم سخن گوید.

## واکنش‌های انتقادی به همجنسگرایی او

حتی پس از مرگش، همجنسگرایی لورکا، شدیداً، در اسپانیا پوشیده ماند. اگرچه این سکوت او در طول حکومت رژیم محافظه‌کارانه‌ی فرانکو ممکن است قابل فهم باشد، ولی حتی پس از مرگ فرانکو در ۱۹۷۵ هنوز هم بسیاری از منتقدان برای اشاره به همجنسگرایی لورکا و پیوندهایی که همجنسگرایی او با آثارش داشته تمایلی نشان نمی‌دهند.

نخستین مطالعات و بررسی‌ها در راستای چنین کاری، کتاب «لورکا: انگاره‌ای همجنسگرایانه» نوشته پل بیندینگ و منتشرشده به سال ۱۹۸۵، و همچنین کتاب «Federico García Lorca y la cultura de la homosexualidad masculina» نوشته‌ی آنجل ساهوکوییلو که رساله‌ای پزشکی است می‌باشد. در حالی که کتاب بیندینگ در این حوزه‌ی مطالعاتی، اثری مقدماتی است و دچار اشتباهات زیادی شده است، کتاب ساهوکوییلو دارای دقت و سخت‌گیری دانشگاهی و علمی است و در بیشتر بخش‌های آن، به خوبی، از دانش پژوهان لورکاشناس استفاده شده است. اینک، همان‌گونه که ساهوکوییلو در این مطالعه تصدیق می‌کند، به مدت بیش از پنجاه سال هیچ‌کس تلاش نکرد تا به مطالعه‌ی همجنسگرایی در آثار لورکا بپردازد، چرا که با این کار نویسنده را به «نامعتبر، بدجنس، بدچشم (و حسود)، و فاسد (و شرم‌آور) بودن» متهم می‌کردند. در میان بسیاری از بخش‌هایی که او مورد بررسی قرار داد و بینش‌هایی را در این موضوع ایجاد کرد، تحلیل پنج قطعه شعر وجود دارد که روشن می‌سازد چگونه این شاعر اندلسی زمینه‌ها و موضوعات همجنسگرایانه را در متن اشعارش رمزگونه بیان کرده است.

تز (و برنهاد) ساهوکوییلو این است که شعرسرایی مبهم لورکا، که با ابهام و زیبایی مکرر غزل‌گونه‌ای که دارد، از طریق کاربرد اشاره‌ها و ارجاعات افسانه‌شناختی و نمادهای ارجاع‌دهنده (و برگرداننده به چیزی دیگر)، تمایل همجنسگرایانه‌ی لورکا را رمزگونه می‌کند.

ساهوکوییلو همچنین نامه‌هایی از بایگانی لورکا عرضه می‌کند در این که غیرعادی نیست که بشنویم این شاعر دردهایش را به گونه‌ای بیان کرده است که گویی قادر به نشان دادن آشکار و بی‌پرده‌ی عواطف و احساساتش نیست: «همه چیز در شاعری من همچون امری اسفبار و غم‌انگیز به نظر می‌آید که مجبورم بیانش نکنم یا اینکه نمی‌توانم آنچه را که می‌اندیشم بیانش کنم». چنین عبارات و جملاتی نشان‌دهنده‌ی یک تن‌دردان شخصی است، آنچنان که پیامد اجبار (و ناچاری) برای زندگی کردن با ارزش‌های جامعه‌ای که از نظر اخلاقی او را نمی‌پذیرد این است.

## غزلِ عشقِ تاریک

«غزلِ عشقِ تاریک» لورکا، که در نوامبر ۱۶۳۵ نوشته شده و به دستِ خانواده‌اش توقیف شده (و پنهان شده) بود، برای نخستین بار در چاپی پنهانی به تعداد ۲۵۰ نسخه و در دسامبر ۱۹۸۳ منتشر شد. در پی این انتشارِ مرموز، خانواده‌ی لورکا آشکارا تحت فشار قرار گرفتند تا سرانجام به طور رسمی این یازده غزل را در مارس ۱۹۸۴ در روزنامه‌ی اسپانیایی ABC منتشر کنند.

خود این شعرها، در اینکه رابطه‌ی جنسی یا جنسیتِ موردِ علاقه‌ی لورکا هیچگاه به روشنی مشخص نشده است بیشتر مورد بحث نبودند، حتی بیشتر از عنوان و نامی که بر این مجموعه‌ی اشعار قرار می‌دهد. خانواده‌ی لورکا می‌خواست تا این مجموعه‌ی اشعار را «غزلیات» یا «غزلیات عاشقانه» بنامد، و سرانجام با نام دوم (غزلیات عاشقانه) این مجموعه را در ABC و در نسخه‌ی ویرایشی ۱۹۸۶ مجموعه کامل آثار لورکا منتشر کرد. عنوان «غزلیاتِ عشقی تاریک»، آشکارا، مفهومِ فرعی همجنسگرایانه‌ای دارد که توقیف شده است. اگرچه درست است که لورکا هیچ سند و مدرکی در تأیید این عنوان بجا نگذاشت، ولی افرادی که با این مجموعه شعر به خوبی آشناوند بر این باورند که این عنوان همان عنوانی بود که لورکا از آن برای اشاره به این مجموعه شعر استفاده می‌کرد.

## کامیابی و پیروزی لورکا

لورکا، به عنوان شاعر و نمایش‌نامه‌نویس، از وسعت نظرِ موضوعی و استعدادِ تکنیکی برخوردار بود. اگرچه هیچ تردیدی وجود ندارد که در دوران کودکی‌اش در اندلس نشانی بر حساسیتِ هنری او برجا گذاشته است، شاید بزرگترین کامیابی‌اش، توانایی او برای پرهیز از تجملاتِ سبکِ خودمانیِ سطحی بود و به جای آن تلفیقِ استادانه‌ی موضوعاتِ مردمیِ سنتی (همچون کولی‌های اندلسی، موسیقیِ فلامینکو، گاو‌بازها، شهرِ گواردیا، و...) با حساسیت و پاسخگویی درخشانِ مدرنی که سبکِ او شد و این موضوعات را تا سطحِ جهانی بالا برد.



لورکا با شرح‌اش از کولی‌ها در «شهرِ گواردیا» ی فاسد («آوازهای کولی‌ها» و «شعرِ ترانه‌ای عمیق»)، ستم‌دیدگی سیاهان در هارلم (بخشِ دو «شاعر در نیویورک»)، و سرکوبی جنسی زنانِ اندلسی («عروسی خون» و «خانه‌ی برناردا آلبا»)، پیکرها (و افرادی) را به تصویر می‌کشد که «حاشیه‌نشین شده» (Marginalized) هستند و، همچون همجنسگرایان، از دشمنی اخلاقی غالبی که وجود دارد مورد آزار هستند و نمی‌توانند بیانی آزاد و باز از تفاوت بدهند.

## یک تجربه : حرف بزنیڈ!

سلام به همه خوانندگان ماہا.

وقتی شماره اول ماہا رو خوندم، یکی از بخش هایی که منو بیشتر از همه تو فکر برد، بخش «یک تجربه» بود و ماجرای برخورد اون آقا با خونواده اش درباره همجنسگرایی. این ماجرا، منو بلافاصله یاد تجربه ی مشابهی انداخت که خودم در اینبارہ داشتم. تجربه ای که هرچند تا چند روز منو عذاب داد، ولی بعد از اون تبدیل به یکی از بهترین خاطراتم شد.....

(قبلا از همه شما عزیزا به خاطر صراحتی که شاید در بیان بعضی کلمات نامناسب به کار میبرم معذرت میخوام، ولی فکر میکنم گفتنشون برای درک بهتر مساله لازمه.)

من حسین هستم و یه جوون ۲۰ ساله ام که سال گذشته، برای آشنایی با محیط کار(کارآموزی)، تو یه شرکت مشغول به کار شده بودم. شرکت دارای بخش های جداگانه بود و هر بخش، اتاق مخصوص به خودش رو داشت که تو هر اتاق ۵-۶ نفر مشغول به کار بودن. این موضوع باعث شده بود که بین اعضای هر گروه، یه صمیمیت خاص و توام با احترام برقرار بشه، به طوری که دیگه مثلا من تازه کار، با کسی که واقعا در کارش استاد بود، باهم خیلی راحت بودیم و به دور از سلسله مراتب موجود، برخورد کاملا صمیمانه ای با هم داشتیم. توی شرکت ما، هر روز ظهر از ساعت ۱ تا ۲، وقت استراحت و نهار و این حرفا بود. وقت نهار که میشد، سر میز، غذاهامون(اکثر دوستای من با توجه به متاهل بودنشون غذای خونگی رو ترجیح میدادن و با خودشون غذا میاوردن) رو به هم تعارف میکردیم و سعی میکردیم با صحبت های متفرقه و گفتن جُک یا خاطرات شیرینمون، خستگی کارو از تن و ذهنمون خارج کنیم.

یه روز، همینجوری که داشتیم میگفتیم و میخندیدیم، کم کم بحث کشید به خاطرات خدمت(سربازی) و هرکی یه چیزی میگفت. تو اتاقمون، یه آقای بود به اسم آقای ک. که آدم خیلی فهمیده و واقعا باشعوری بود. همینجوری که داشتیم صحبت میکردیم، این آقا یه حرفی زد:

= شنیده بودم که میگفتن وقتی میری سربازی، اولین چیزی که میبینی، آدمای کونی ان! من باورم نمیشد،

ولی وقتی رفتم سربازی، روز اول نه، روز دوم یکشون رو دیدم!

قبلا چند بار دیگه هم این بحث پیش اومده بود و هر بار هم من خواسته بودم حرف بزئم، ولی همش میترسیدم که نکنه سوتی بدم و....!! ولی این بار (و البته با توجه به اینکه به منطقی بودن دوستم اطمینان داشتم)، نتونستم ساکت بمونم و بی اختیار جمله ای از دهنم پرید:

**- این حرف شما اصلا درست نیست. نباید این مساله رو اینجوری بگین.**

تو یه لحظه، سنگینی نگاه های ۴ نفر دیگه رو روی خودم حس کردم! انگار که روشنایی خورشید رو انکار کرده بودم! کاملا متوجه شدم که هیچکس انتظار شنیدن این حرف رو از من نداشته. تو دلم به خودم گفتم لعنت به

تو پسر، بی موقع عجب حرف زدی! اما دیگه کار از کار گذشته بود و دوستانم با چشمای گرد منتظر بودن دلایل این حرف منو بشنون! دلمو زدم به دریا گفتم هرچه بادا باد! حالا که شروع کردی، باید تا آخرش بری:

- ببینید آقای ک. ، این حرف شما مثل این میمونه که شما به صرف دیدن مثلاً یه خانم

بدکاره، بگین همه زنها اینطور هستن....

= .....اما من که حرف بدی نزد، واقعیت رو گفتم.....

- .....نه، اتفاقاً شما نکته مهمی رو در این میون نادیده گرفتین. تا حالا از خودتون

پرسیدین که چرا یه آدم، اونم تو یه همچین جامعه ای، حاضر میشه تن به کاری بده که باعث

بشه بقیه دربارش اینطوری حرف بزنی؟

= خب..... ممممم..... نمیدونم.....

- میدونید، منم تا چندماه پیش مثل شما فکر میکردم... {به دلایلی که همه تون بهتر از من

میدونین، مجبور بودم از زبون یه فرد غیرهمجنسگرا حرف بزنم!!!} منم فکر میکردم اینجور آدم، باید

واقعا آدمای بیخودی باشن که حاضر به این کار میشن، تا اینکه چندماه پیش یه طور اتفاقی به یه

وبلاگی برخوردم که واسه یه فرد گی بود. به فارسی بهش میگن همجنسگرا. بذارید اول

براتون بگم همجنسگرا یعنی چی.. ببینین، از نظر گرایش جنسی، برخلاف اون چیزی که خیلیا

تصور میکنن، فقط گرایش به جنس مخالف وجود نداره. یعنی اینجوری نیست که همه دنبال

جنس مخالف خودشون باشن و هستن آدمایی که به همجنس خودشون گرایش دارن. مثلاً یه زن

به زن دیگه، یا یه مرد به یه مرد دیگه. این موضوع از نظر علمی هم ثابت شده و تو خیلی از

کشورای پیشرفته، یه مساله پذیرفته شده اس. البته منظورم از اینکه میگم «گرایش جنسی»،

فقط به خاطر دسته بندی جنس مرد و زنه و منظورم فقط روابط جنسی (سکسی) نیست. داشتم

میگفتم، تو این وبلاگ، یه پسر همجنسگرا، دست به نوشتن خاطرات خودش زده بود که من با

خوندنشون، واقعا چیزای جدیدی یاد گرفتم... تو وبلاگش قصه تلخ زندگی خودش رو گفته بود و

قصه عشقی که به یه پسر دیگه داشت ولی به خاطر طرز تفکر جامعه مون نتونسته بود اونو ابراز

کنه و در نهایت عشق بی نتیجه و تلخی داشت....

یه نگاهی به دور و برم انداختم، همه دوستانم درحالی که داشتن به آرومی غذاشونو میخوردن، با دقت زیادی

به حرفای من (که کاملاً براشون تازگی داشت) گوش میکردن و به همین خاطر باید خیلی مواظب میبودم که مبادا

حرف اشتباهی از دهنم خارج بشه که بعداً برام تولید دردسر کنه!

....خودتون هم قبول دارین که جامعه ما از نظر فرهنگ جنسی، اصلاً در سطح خوبی

نیست، به همین خاطر، خیلیا از جمله شما یا حتی خود من تا چندماه پیش، اصلاً نمیدونستیم

همجنسگرا یعنی چی و همجنسگرایی یعنی چی! ولی من الان دیگه اون دید سابق رو ندارم و به

خواستنه های همچین آدمایی احترام میدارم. چون با خوندن حرفای اون پسر، کنجکاو شدم و

بیشتر رفتم دنبال این موضوع و به چندتا وبلاگ دیگه از افراد همجنسگرا هم برخورددم، و فهمیدم این آدم‌ها واقعا زندگی دردناکی دارن. خودتون میبینین دیگه! با وجود این روشنفکری ظاهری ای که بین مردم به وجود اومده، اما در عمل بازم حتی تو ساده ترین روابط دختر و پسر موندیم! حالا خودتون حساب کنید که این بیچاره‌ها چی میکشن...

دوستم بعد از حرفای من، یه چندلحظه ای (مثل اینکه داشت فکر میکرد چی بگه) ساکت شد:  
 = خب... بله... درست میگی... من اینارو نمیدونستم، اما باور کن قصد نداشتم به کسی توهین کنم.  
 این حرفو یه جوروی زد که حس کردم میخواد از دل من دربیاره!! به همین خاطر دوباره مجبور به فیلم بازی کردن و جازدن خودم به عنوان یه فرد دگرجنسگرا شدم!

- نه، بحث این حرفا نیست، من فقط میخواستم به شما بگم که اوضاع اینجوری هم نیست که شما میگی. بهتون گفتم که، تا اونجایی که من فهمیدم، این آدم‌ها فشار روانی وحشتناکی رو تحمل میکنن. جوروی که در خوشبینانه ترین حالت، اکثرشون دچار مریضی های روانی میشن و ممکنه دست به هر کاری بزنن.. به همین خاطر که میگم نباید اینجوری با مساله برخورد کنید، یکی رو میبینی کم میاره و خودکشی میکنه، یکی دیگه دیوونه میشه و یکی دیگه هم که شما اسمشو میذارین کونی، میزنه به سیم آخر و دست به این کارایی میزنه که نه تنها من و شما، بلکه خود اونا هم قبولش ندارن... من فقط میخوام بهتون بگم که یه همچین آدمایی هم وجود دارن، که البته تو جامعه ما، هیچ مرزی بین این آدم‌ها، یعنی همجنسگراها و آدمای به اصطلاح شما کونی وجود نداره!

بعد تموم شدن این بحث چند دقیقه ای، (برخلاف همیشه که تو این ساعت اتاق رو سرمون میذاشتیم!) دیگه تا آخر وقت نهار هیچکس هیچ حرفی نزد و بقیه وقت نهار رو، درحالی که هرکس خودشو به یه کاری مشغول کرده بود، تو سکوت سر کردیم. بعد از نهار و استراحت هم، تا غروب که وقت رفتن رسید، به جز چندتا جمله کاری، هیچ حرف دیگه ای بینمون رد و بدل نشد... دل تو دلم نبود. همش فکر میکردم که چرا اینا اینقدر ساکت شدن یه دفعه؟ دارن به چی فکر میکنن؟ اصلا حرفامو فهمیدن یا نه؟ نکنه یه وقت بفهمن من همجنسگرا هستم و با تفکراتی که دارن درموردم فکرای اشتباه بکنن؟

تو راه برگشت به خونه، بلند بلند هرچی بدویراه بلد بودم به خودم گفتم! و شب رو هم با سردرد خوابیدم...  
 خلاصه چندروز گذشت تا کم کم تونستم از فکرش پیام بیرون.....

گذشت تا اینکه بعد از چند وقت، یه روز که بازم مثل همیشه داشتیم سر نهار صحبت میکردیم، بحث کشیده شد به احترام گذاشتن به خواسته های بقیه. آقای ک، داشت صحبت میکرد و واسه حرفاش مثال هم میزد. وسط حرفاش، یه دفعه رجوع کرد به حرفای اون روز من:

- ..... مثلا حرفی که حسین اونروز زد، منو خیلی به فکر فرو برد. دیدم راست میگه، خب یه مرد یا پسر هست که با مردا راحتتره و براش زن و دختر معنی نداره، اما اینا چیزایی نیستن که

حالا ما بیایم به خاطر اینکه با سلیقه ما نمیخونه، این بلاها رو سرشون بیاریم که بدبختا دیوونه بشن و خودکشی کنن و یا نمیدونم، اون چیزایی که حسین میگفت.....

انگار که دنیا رو بهم داده بودن: هرچند که بقیه شاید هنوزم با شک و تردید به قضیه نگاه میکردن، اما من لاقل طرز فکر یه نفر رو درباره خودمون تغییر داده بودم.... و این خیلی مهم بود. بعد از این قضیه، هرجایی که این از این بحث ها پیش بیاد و حس کنم که گوش شنوایی هست، سعی میکنم تاحدی براشون توضیح بدم.

ببینید، علت اصلی این برخورد منفی خیلی از مردم دگرجنسگرا با ماها، اینه که واقعا در مورد ما هیچ اطلاعاتی ندارن و همه دونسته هاشون درباره ما، محدود میشه به شنیدن اسم (و نه حتی خوندن!) سوره لوط، و حرفای بی معنی و بی پایه ای که تو گوششون خونده شده. (حرفاییکه فقط به خاطر اینکه سالهای سال و نسل به نسل منتقل شده، به صورت یه باور دراومده)

بعد اون ماجرا، دیگه من هیچوقت شاهد این نبودم که کسی از دوستان اونجوری در مورد همجنسگراها حرف بزنه. پس بیاید اگه میبینیم بین آشناها و دوستانمون، آدمایی هستن که میتونن حقیقت رو درک کنن و توانایی اینو دارن که با فکر و عقلشون تصمیم بگیرن (و نه فقط با احساسات و شنیده هاشون)، اگه فرصتش پیش اومد باهاشون صحبت کنیم. لازم هم نیست که حتما بهشون بگیم ما همجنسگرا هستیم که یه وقت به ضررمون تموم بشه، بلکه ما میتونیم از زبون یه فرد بیطرف درباره خودمون حرف بزنیم و بذاریم اونا هم با ما آشنا بشن و بهشون این اجازه رو بدیم که یه کم به این موضوع فکر کنن.....





## همجنسگرایان مسلمان ایرانی و چالش های پیش رو

در شماره قبل ماه، نگاهی کوتاه به تناقضات و ناکفایتی مباحث روشنفکران مذهبی داشتیم و در این شماره به چالش های پیش روی همجنسگرایان مسلمان خواهیم پرداخت.

این نوشته مسلماً با هدف اقناعی نوشته نشده بلکه منظور طرح مسئله است، چه نگارنده عمیقاً بر این باور است که همجنسگرایان مسلمان ایرانی هم همانند همجنسخواهان مذهبی در دیگر کشورها، دیر یا زود مسائل خود را مطرح خواهند کرد و اگر این نوشته کمکی (هر چند محدود) در این راه باشد، اجر خود را گرفته ایم.

هر چند که همزمان «مسلمان» و «همجنسگرا» بودن، رسم و هنجار شناخته شده جامعه امروز ما نیست، اما این را نباید دال بر نبود چنین افرادی در بین ما تلقی کرد. اگر حکومت مذهبی با اعمال خود به دین گریزی و دین ستیزی در جامعه دامن زده، اما این بدان معنا نیست که مسلمانان معتقد و راستین تعدادشان کم است. از طرف دیگر سرکوب اقلیتهای جنسی در کشور، هر چند که بسیاری از همجنسگرایان را دین گریز کرده، اما کماکان بخش وسیعی از همجنسخواهان (چه با گرایش خود کنار آمده باشند و چه نه) همچنان اعتقادات مذهبی دارند و روی سخن این نوشته هم با همین طیف دوستان است.

عرض اندام کردن همجنسگرایان مسلمان نه تنها جنبش ما را غنی می کند، بلکه به امر همگامی و به زمانه کردن دین و مذهب آنها هم کمک شایانی خواهد کرد. بنا به خصلت اجتماعی ادیان و بخصوص دین اسلام، پیروان آنها نمی توانند از پرداختن به حوزه های خاصی خودداری کنند و به فلسفه لادریون پناه آورند یا در مورد آن سکوت پیشه نمایند. این امر بخصوص برای آنانی که ادعا می کنند قرائت های پیشین سنتی و نادرست بوده و باید اسلام و تعالیم آن را باید بر اساس داده های امروز بشر بررسی کرد، اهمیت دو چندان دارد. هسته اصلی گفتمان روشنفکران مذهبی مسلمان این دوره این است که جهان و امور جوامع و انسان ها را باید نه از زاویه نیروهای ماورا الطبیعه، بلکه «این جهانی» (یعنی عقلی و علمی و استدلالی) بررسی کرد. به عبارتی، برای فهم و درک مسائل، نه تعالیم و سنت ها و احادیث سده های قبل، بلکه مبنا را باید عقل و خرد و داده های امروز بشری قرار داد.

واقعیت این است که در قرآن به همجنسگرایی و اقلیتهای جنسی اشاره نشده است. تنها دستاویز مذهبیون متعصب، همانا موضوع قوم لوط است و به این تشبیه دامن می زنند که نازل شدن غضب خدایی بر قوم لوط، به خاطر همجنسگرایی آنها بوده است. چنین برداشتی عجولانه و سطحی است، بدین سبب که امکان ندارد که همه مردان یک قوم همجنسگرا باشند، چرا که با عقل جور در نمی آید، ثانیاً، تمام شواهد و استنادات اجتماعی و علمی دال بر آن دارند که تنها حدود ۱۰ درصد افراد یک جامعه به همجنس خود گرایش دارند. به همین سبب این برداشت و ادعا



منطقی تر به نظر می رسد که دچار شدن قوم لوط به غضب الهی، در اصل به خاطر عدم مهمان نوازشان بوده است، به خصوص که مهمان ارزش زیادی نزد خداوند دارد.

موضوع دیگر اینکه در داستان قوم لوط، از همجنسگرایی زنان صحبتی نمی شود. پس چرا همجنسگرایی زنان (یا همان مساحقه) در جوامع اسلامی آزاد و به رسمیت شناخته نمیشود؟ داستان قوم لوط اگر چیزی را ثابت کند، این است که همجنسگرایی از ابدالدهر در جوامع انسانی بوده و آنطور که قشریون ادعا می کنند، یک کالای وارداتی غربی نیست.

اما اگر از جنبه تولیدمثل و ازدیاد نسل بشر بخواهیم به مسئله نگاه کنیم، باید گفت که نسل بشر آنقدر زیاد است که منقرض شدنی نیست و از طرف دیگر، همجنسگرایان هم با استفاده از روشها و تکنیک های جدید، از جمله لقاح مصنوعی قادرند بچه دار شوند و هیچ سند و مدرکی هم دال بر بهتر بودن والدین غیرهمجنسگرا بر دیگران در دست نیست.

اگر دلسوزان اسلام بیشتر دغدغه تفوق جنبه جاذبه اسلام بر جنبه دافعه آن را دارند، پس باید اصول و تعالیم آن را با ارزشها، اصول، خواسته ها و شیوه های متنوع زندگی بشر امروزی همخوان و هماهنگ کنند تا پیروان آن دچار حس از خود بیگانگی نشوند و در تلاطم انتخاب بین دین سختگیر و یا تمایلات جنسی درونی خود در این دنیا، به زندگی دوزخی گرفتار نشوند (اگر که قرار است دوزخی و بهشتی بودن را خداوند و در آن جهان تعیین کند، نه در این دنیا و آنهم توسط کسانی که به خود صفت متولیان دین می دهند).

وقتی صحبت از همجنسگرایی می شود، بسیاری آن را تا سطح یک رابطه صرفاً فیزیکی دو همجنس تنزل میدهند (بگذریم از آنکه بعضی ها آن را یک بازی غیر جدی و مبتنی بر حيله، نیرنگ،

کلک و تطمیع و اغلب بین یک مرد مسن و یک پسر جوان و مرد فاعل و پسر مفعول می دانند)، در حالی که تماس فیزیکی، انعکاس و بازتابی از یک عاطفه، نیاز و تمایل درونی است که با روحیه، خلیات و جان و روان آدمی سر و کار دارد، فارغ از اینکه عاطفه و نیاز این انسان رو به کدام جنس متمایل است. به عبارتی، تماس فیزیکی بازتابی از عملکرد نیاز ما به رد و بدل کردن عشق و عاطفه، مهر و محبت، دوستی و یگانگی، راز و نیاز و در یک کلام نیاز به احساس کامل شدن است. اینها همان چیزهایی هستند که در رباط دو غیر همجنس از جمله رابطه فیزیکی - سکسی آنها هم روی می دهند.

اگر اسلام دین برابری است بنابراین نمیتوان مؤمنان را بر اساس گرایشات و تمایلات جنسیشان تقسیم کرد و مؤمنان متمایل به عشق همجنسانه را «شهروند» درجه دو اسلام حساب کرد یا غیرهمجنسگرایان هم کیش آنها را مقرب تر به خدا دانست. هیچکس نمی تواند ادعای مالکیت خدا و قرآن را بکند و کسی را هم نمی توان به زور از مذهبی بیرون راند. تعالی و رستگاری انسان هم دست خود اوست. حال اگر این «احکام» مذهبی را باور داریم، باید گفت که تعالی و رستگاری بدون امن و آرامش درونی انسان معنا نخواهد داشت. و امن و آسایش قلبی و درونی هم

در داستان قوم لوط، از همجنسگرایی زنان صحبتی نمی - شود. پس چرا همجنسگرایی زنان (یا همان مساحقه) در جوامع اسلامی آزاد و به رسمیت شناخته نمی شود؟ داستان قوم لوط اگر چیزی را ثابت کند، آن این است که همجنسگرایی از ابدالدهر در جوامع انسانی بوده و آنطور که قشریون ادعا می کنند، یک کالای وارداتی غربی نیست.

زمانی حاصل می شود که همه اجزا و اعتقادات و باورها و رفتار و کردار و اخلاق و تمناها و خواسته ها ( از جمله خواسته های جنسی فرد؛ که اسلام این همه روی آنها تاکید می کند)، همه با هم در یک تعادل منطقی قرار گیرند. به دیگر سخن، اگر بین ایمان و باور دینی و گرایش و تمناهای جنسی فرد مؤمنی همخوانی و آشتی نباشد، صحبت از آرامش درون و تعالی و رستگاری او هم بی معنا خواهد بود.

این ادعا که همجنسخواهی مغایر اخلاق اسلامی است را نمی توان جدی گرفت، به این دلیل که ابتدا باید اخلاق و مبناهای اخلاقی را توضیح داد و ببینیم سر آنها توافقی هست یا نه. مسئله بعدی اینکه مسلمان متجدد امروزی، مبانی اخلاقی خود را تنها و فقط بر اساس قرآن و مذهب تنظیم نمی کند، بلکه دانش و اطلاعات و علم امروزی را هم در تعیین شیوه زندگی خود وارد می کند. اخلاقی که تاکنون در جامعه ما تحسین شده، مترادف نفی حقوق فردی و نادیده گرفتن خودمختاری و استقلال اندیشه افراد و در نتیجه تکیه به روضه خوانی و اندرزهای دیگران بوده و این، یکی از رموز درجا زدن و اندر خم یک کوچه بودن ما را توضیح می دهد. هیچ فکر کرده اید که چند درصد کسانی که خالصانه و با ایمان قلبی به مسجد می روند ممکن است همجنسگرا باشند و در سرما و گرسنگی جنسی، حاشیه نشینان و ستمدیدگان فرهنگی جامعه ما را تشکیل می دهند؟ سهم و نقش اسلام در زدودن ستم فرهنگی و جنسی (حداقل در رابطه با پیروان خودش) کدام است و چرا قرائت های تاکنونی از اسلام، از ستم جنسی و فرهنگی وارده بر مردم (مسلمان) حرفی نمی زند؟



اگر از یک سو با توجه به عقل و دانش امروزی همجنسگرایی را یک گرایش طبیعی بخشی از انسانها میدانیم و از سوی دیگر، بنا بر تعالیم اسلام، ستم پذیری و ستم بر خود حرام است، پس مسئله حل شده است. یعنی همجنسگرای مسلمان نباید به جای سنجش عمل و ایمان و احساس خود بر اساس عقل و خرد و دانش امروزی، منتظر این بماند که ببیند روحانیت سنت گرا در این مورد چه می گوید. دانش و اطلاعات روحانیون از مذهب، حتماً به معنای پرهیزکاری و صداقت اخلاقی آنها نیست. - قصد، همه را با یک چوب راندن نیست، اما تجربه حکومت روحانیون در کشور این را به ما میگوید. - یک همجنسگرای معتقد به اسلام ترفند «یا دین و اسلام، و یا همجنسگرایی» را نمی پذیرد و اجازه نمی دهد که مرتجعین در مورد درستی و صحت اعتقادات و ایمان و اتاق خواب شخصی اش برای او تعیین تکلیف کنند. او از

محدوده تنگ مجوزهای تاکنونی مذهب می گذرد و خود طرحی نو در می اندازد.

در اینجا مسئله تساهل و تسامح (این کلمه تسامح عذاب دهنده است) مطرح می شود و صحبت «عدل زمانه» که آقای عبدالکریم سروش مطرح میکند و اساس آن این است که: «در اسلام و فقه، عدالت فرا تاریخی

نداریم و عدالت صدر اسلام، متناسب با فهم و درک انسان ها در آن دوره بوده و فقه اسلامی در آن زمان هم تجلی گاه عدالت اسلامی بود. و هر چه حقوق آدمیان زیادتیر شده، عدالت ورزی هم پیچیده تر شده است. به خاطر همین است که میگوییم ما باید زیر چتر عدالت زمانه زندگی کنیم.» (سروش - دانشجویان عدالت ورزی را اصل و هدف خود قرار دهند). آقای سروش در همان جا نتیجه گیری میکند که برای رسیدن به عدل دوران، نیاز به پیچ و مهره و تغییرات است که این اجتهاد در اصول است و اجتهاد در اصول به معنای خروج از دین نیست. دوستان همجنسگرایی که اعتقادات دینی - اسلامی دارند، این را بهتر متوجه هستند که کسی نمی تواند به نام روحانیت، بین آنها و خدا واسطه شود و به قول یکی از روشنفکران مذهبی: «کسی به نام روحانی نمی تواند شرط صحت عمل انسان مسلمان باشد.» همینطور ما کسانی در جامعه داریم که آنها را دین باوران لائیک می خوانند. اینها انسان هایی هستند که به خدا و پیغمبر و قرآن و آخرت معتقدند و فرائض دینی خود را بجا می آورند، اما قرائت هایی از دین را می پذیرند که عرفی شدن اجتماع و همگامی زندگی انسان ها با شرایط و علوم زمانه، آنها را نفی نمی کند. هر کسی قادر است که معلم اخلاق و عدل خود باشد و به شیوه مناسب خود با خالق خویش ارتباط قلبی و ایمانی برقرار کند، و لزومی به رابط و واسطه (چه روحانی و چه غیر روحانی) ندارد.

وقتی می بینیم که همجنسگرایان دو دین دیگر ابراهیمی (یهودیت و مسیحیت) به آشتی ایمان مذهبی و گرایش جنسی خود نائل شده اند و صدها گروه و انجمن همجنسگرایان مسیحی خود را به وجود آورده و در کنار دیگر گروه های همجنسخواه فعالیت می کنند، دلیلی ندارد که همجنسگرایان دیگر مذهب ابراهیمی یعنی اسلام نتوانند چنین کنند. به خصوص که روشنفکران مذهبی مسلمان درست پا در راه همان مسیر طی شده توسط روشنفکران مذهبی یهودی و مسیحی گذاشته اند.

فیلسوفی گفته است: «مشکل زمانی مطرح می شود که راه حل آن به وجود آمده باشد.»

گسترش عمقی مباحث روشنفکران مذهبی، گسترش اطلاعات و داده های عمومی از گرایش جنسی و همجنسگرایی، وجود مذهب یون لائیک در جامعه، شکل گیری گروه های مسلمان همجنسگرا با قرائت های تازه از اسلام در کشورهای دیگر، و بالاخره فعالیت همجنسگرایان در ایران، راه دوستان همجنسگرایی مسلمان را هموار کرده است. میماند علاقه، پشتکار و اراده خود دوستان که از دینداری تعبدی و بر اساس تقلید بی چون و چرا (از جمله از مراجع تقلید) خود را آزاد کنند و اجازه ندهند که سنت گرایان و مرتجعین مذهبی، آنها را همچنان در گوشه رینگ نگه داشته و انتخاب بین ایمان و تمایل جنسی را به آنها تحمیل کنند.

امکان انتخاب دیگری هم هست. این دوستان اگر بخواهند میتوانند جلوتر از سروش ها، علوی تبارها، کدیورها و امثالهم حرکت کنند و با تبیین و معرفی نظرات دینی آشتی جویانه با گرایش همجنسخواهانه خود، هم قدمی در گسترش مبارزات همگرایان خویش بردارند و هم به تعمیق مباحث همکیشانان مساعدت کنند. صفحات ماها همانقدر به این طیف دوستان تعلق دارد که به دیگران. از این امکان به هر شکل که دوست دارید استفاده کنید.

چند لینک جالب (متعلق به همجنسگرایان مسلمان و در رابطه با اسلام و همجنسگرایی) برای علاقمندان:

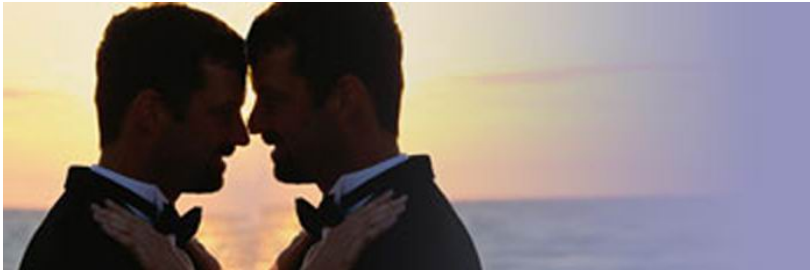
<http://www.al-fatiha.org/>

<http://www.angelfire.com/ca2/queermuslims/>

<http://www.huriyahmag.com/>

<http://religioustolerance.org/homosexu.htm>

## چند نکته درباره دوست یابی



قصه های با پایان خوش، فروانند اما بعضی قصه ها هم پایان تلخی دارند. احساس تنهایی و نداشتن یک دوست هم احساس که ما را درک کند درد جانکاهی است، اما با کمال تاسف، سرکوبی همه جانبه احساسات همجنسگرایان و اقلیت های جنسی در ایران، و بعضا برخی از سواستفاده های نابجا که باعث ایجاد حس بی اعتمادی می شوند، نه تنها اندکی از این درد نمی کاهند، بلکه روز بروز به افزایش آن نیز دامن می زنند.

ما قصد داریم از این پس، به منظور کمک به حل این مشکل، ماهانه به همراه هر شماره مجله، ضمیمه ای مختص آگهی آشنائی منتشر کنیم. این ضمیمه به همراه مجله ارسال نمی شود و متقاضیان بایستی جداگانه آن را درخواست کنند.

توجه داشته باشید که ما هیچ مسئولیتی درباره نتیجه کار به عهده نمی گیریم و شما، خود باید مراقب خطرها و سواستفاده های ممکن باشید.

### ما پیشنهاد می کنیم وقتی آگهی می دهید:

- بهتر است که متن آگهی، یک تصویر واقعی از شما در ذهن خواننده ترسیم کند. واضح بنویسید که چه نوع رابطه ای می خواهید تا از دلگیری و پشیمانی بعدی ممانعت کرده باشید. بهتر است با خود و دوست آینده خود صادق و مهربان باشید.
- از آدرس ایمیل اصلی خود برای چاپ آگهی استفاده نکنید و ایمیل جداگانه ای برای اینکار تهیه کنید. افراد نابکار و شیاد همه جا هستند، پس در اوائل آشنائی از رد و بدل کردن ایمیل اصلی، شماره تلفن، آدرس منزل و محل کار و تحصیل خود بپرهیزید.
- هر کسی میتواند خود را در پشت یک آگهی و ایمیل پنهان کند، پس حواستان باشد که افراد ممکن است به جای ارسال عکس خود تصویر فرد دیگری را برایتان ارسال کنند. با درخواست چند عکس دیگر و یا

طرح پرسش هایی در باره عکس، می توان تا حدودی به صحت آنها پی برد. عکس هایی که هنری و خیلی حرفه ای به نظر می آیند ممکن است از اینترنت گرفته شده باشند.

- محل اولین ملاقات خود را در یک جای عمومی و شلوغ، و یا در جمع دوستان تعیین کنید. و اگر همدیگر را پسندیدید، آنوقت برای ملاقات بعدی با هم تصمیم بگیرید.

- در هنگام اولین ملاقات، به قول معروف از صابون زدن دل، پرهیزید! چراکه ممکن است از بسیاری جهات مناسب همدیگر نباشید. چهره، حرکات، رفتار و افکار افراد ممکن است با آنچه که خود از طریق ایمیل میگویند یکی نباشد.

- اگر دوست بسیار صمیمی دارید، او را در جریان ملاقات خود با دوست تازه قرار دهید و از وی بخواهید که مثلاً نیم ساعت بعد از تاریخ ملاقات به موبایل شما زنگ بزند تا از سلامتی شما مطمئن شود. حتی میتوانید به طرف خود اطلاع دهید که بهتر است هر کدام از شما به همراه یک دوست صمیمی سر اولین قرار ملاقات حاضر شوید.)

- احتیاط و امنیت لازم را رعایت کنید و در صورت احساس کمترین شک و تردید، حواس خود را جمع کنید. احتیاط شرط واجب است و شما خود مسئول سلامتی و امنیت خود هستید.

- اگر فرد خوبی را ملاقات کردید که تیپ شما نبود، لازم نیست کاملاً قطع رابطه کنید، بلکه می توانید بعنوان دو دست هم احساس، با هم رابطه دوستی برقرار کنید.

نکات ایمنی فوق با هدف منصرف کردن شما از چاپ آگهی آشنائی نیست بلکه صرفاً توصیه های ما به دوستان آگهی دهنده است، چرا که شادی و سلامتی شما، هدف غائی ماست. قصه های با پایان خوش فراوانند اما بعضی قصه ها هم پایان تلخی دارند...

ما منتظر آگهی شما عزیزان هستیم.



## همجنسگرایی؛ درک‌ها و برداشت‌ها

جمشید

برگرفته از سایت: <http://www.taktaz.com>

ما از جامعه‌ای می‌آییم که در آن عشق آزاد را با سنگسار پاسخ می‌دهند و برای آن که دگران‌دیشان را در دخمه‌ای سیاه به نام زندان بیفکنند یا آن‌ها را پای سینه‌ی دیوار قرار دهند، پرونده‌ی آن‌ها را به «جرم» و «گناه» همجنسبازی یا لواط مزین می‌کنند.

ما از جامعه‌ای می‌آییم که وسعت آزادی‌اش به نازکی لبه تیغ است؛ و آزادی شوخی مرگباری بیش نیست؛ آن‌جا که حقیقت به تحقیرآمیزترین شکل شکست می‌خورد و مرده‌گان از ظلمت برخاسته به جای زنده‌گان به رقص و پایکوبی می‌پردازند و مکاشفه یوحنا را با بوق و کرنا اعلام می‌کنند. و ما، نفس کشیده‌گان این جامعه هستیم...

دور از انتظار نخواهد بود اگر این مختصر که در مقام دفاع از آزادی رفتار جنسی به طور اعم، و همجنسگرایی به طور اخص می‌باشد، به کام بسیاری از هم‌وطنان که خود محصول چنین جامعه‌ای هستند، خوش نیاید. در همین رابطه باید اذعان داشت که جامعه‌ی ایران در مقایسه با جوامع مشابه‌ی خود مثل ترکیه، مصر و الجزایر در زمینه‌ی بررسی و برخورد با مسایل همجنسگرایی بسی عقب‌تر است و تازه اولین گام‌های خود را در این راه آغاز کرده است. و در این راستا باید به گرداننده‌گان جسور نشریه هومان (ارگان هم‌جنس‌گرایان ایرانی در سوئد) به عنوان پیش‌تازان این حرکت تبریک گفت.

### نگاهی به گذشته‌ها

اولین سوآلی که برای هر کس مطرح می‌شود این است که: آیا همجنسگرایی (Homosexuality)

پدیده‌ای است طبیعی یا محصول فرهنگی؟

تا همین سی سال پیش، نظریه‌ی غالب در اروپا همجنسگرایی را محصول انحطاط فرهنگی به ویژه در طبقات و اقشار ممتاز اجتماعی تعریف می‌کرد و قوانین سختی، البته برای همجنسگراها در طبقات و اقشار زیردست وضع کرده بود. بر خلاف اعتقاد عمومی، دگرجنسگرایی (Heterosexuality)، همجنسگرایی و دوجنسگرایی (Bisexuality) همواره در کنار یکدیگر جریان داشتند. مردود شمردن همجنسگرایی که در نفس خود با اصل تشکیل خانواده و تولید مثل، یعنی اساس جامعه‌ی طبقاتی مغایرت داشت، به همراه تکامل مالکیت خصوصی و دولت و عارضه بلاواسطه‌ی آن، میلیتاریسم، به اوج خود رسید.

اولین سند تاریخی مکتوب در منع و تقبیح همجنسگرایی در تورات، در سفر پیدایش (۱۹)، ثبت شده است. عنوان این سند «فساد مردان سودوم» است و حکایت از آن دارد که دو فرشته (فرشتگان برخلاف نظر غالب در جامعه‌ی ما مرد هستند و نه زن) نزد لوط می‌آیند و قصد دارند که شب را در آن‌جا منزل کنند. مردان سودوم به قصد هم‌خوابگی با دو فرشته به خانه‌ی لوط یورش می‌برند. لوط تلاش می‌کند که آن‌ها را از این اقدام برحذر دارد ولی مردان سودوم بر تمایل خود اصرار می‌ورزند. و چنین شد که خدا به خشم می‌آید و همه‌ی ساکنین سودوم را به مرگ محکوم می‌کند و شهر را با گوگرد و آتش نابود می‌سازد. [کلمه سودومی (Sodomy) که ابتدا به معنی بچه‌(پسر)بازی (Pederasty) بود و حالا به معنی مقاربت با حیوانات، از همین جا می‌آید. در عربی-فارسی لواط به همان معنای اصلی‌اش بکار می‌رود.]

**طبق نظریه فروید، کودک نیز دارای غریزه‌ی جنسی است که در یک پروسه‌ی لذت‌جنسی خودکار (Autoerotism) پیچیده توسط ارگان‌های حساس‌اش مانند دهان، مقعد و آلت تناسلی به فرجام می‌رسد. به اعتقاد فروید کودک تا موقع رسیدن به سن بلوغ و تکامل کامل آلت تناسلی‌اش، به شیوه‌ی طبیعی و خودکار لذت جنسی‌اش را تامین می‌کند. او نتیجه‌گیری می‌کند که همجنس‌گرایان در مرحله معینی از کودکی خود، مرحله‌ی لذت جنسی از طریق مقعد، متوقف شده‌اند. به عبارتی دیگر از نظر فروید همجنس‌گرایان بچه‌های عقب‌مانده بیش نیستند و محصول این عقب‌مانده‌گی روحی و جسمی، انحراف جنسی آن‌هاست در بزرگسالی.**

دقیق‌ترین آثار مکتوب تاریخ فرهنگ مربوط به یونان قدیم می‌باشد. برای یونانیان همجنس‌گرایی پدیده‌ای بود کاملاً طبیعی و عادی در کنار دیگر مناسبات جنسی. به اعتقاد اریستوفانس، طنزنویس یونانی، همجنس‌گرایی و دگرجنس‌گرایی، هر دو «ضرورت طبیعی» می‌باشند، مانند غذا خوردن و نوشیدن (اریستوفانس: کتاب ابرها). اروپیدس

تراژدی‌نویس و ارسطوی فیلسوف نیز بر همین اعتقاد بودند. آن‌چه که مورد انتقاد یونانیان بود، رابطه‌ی جنسی بین برده و مرد آزاد و افراط در لذت، به‌ویژه لذت جنسی بود.

افلاطون، که خود در ابتدا موافق همجنس‌گرایی بود، در اواخر عمرش، در کتاب «قوانین» آن را به دلیل این که «در خدمت تولید مثل» نمی‌باشد و «ثمری» ندارد، محکوم می‌کند. در «قوانین» مسئله بر سر ایجاد و استقرار دولتی مستحکم است، دولتی که باید تقویت شود و مردم در خدمت آن قرار گیرند. غرب مسیحی نیز که تحت تاثیر فرهنگ هلنیسم قرار گرفت، نظرات افلاطون را در اکثر شئون اجتماعی و سیاسی، و طبعاً در این مورد، پذیرفت.

رشد دولت و مذهب و آمیزش این دو در مسیر تاریخ به دستگاه خشن سرکوب علیه همجنس‌گرایی تبدیل شد و آن را تحت عناوین انحراف جنسی و بیماری طبقه‌بندی کرد. شاید هیچ دولتمردی مانند بیسمارک مغایرت دولت با همجنس‌گرایی را به وضوح به زبان نیاورده باشد: «همجنس‌گرایی خطر بزرگی برای دولت می‌باشد. برای این که این گرایش، مرزهای اجتماعی را درهم می‌ریزد و به ویژه خطری است برای نظم ارتش.»

از اواخر قرن نوزدهم مسئله‌ی همجنس‌گرایی مورد توجه خاص علم پزشکی، به ویژه علم روانپزشکی قرار گرفت. اولین بار در سال ۱۸۸۶ ریچارد فون کرافت-ایبینگ رساله‌ای ۱۶۰ صفحه‌ای درباره‌ی این موضوع می‌نویسد و

نتیجه می‌گیرد که همجنسگرایی، نوعی «انحراف جنسی» ست و همجنسگرایان «بیمار روانی» اند و این یک «بیماری ارثی» است. پس از او زیگموند فروید در «سه رساله درباره مسایل جنسی» به این موضوع می‌پردازد. نقطه‌نظرات مندرج در این کتاب برای چند دهه علم پزشکی را تحت تاثیر قرار داد. اساس تفکر فروید در جمله زیر بیان می‌شود:

«زیباترین افسانه‌ی عاشقانه به تئوری مشهور غریزه‌ی جنسی دو جنس مخالف برمی‌گردد: مرد و زن مدام در تلاش رسیدن به یکدیگر هستند. شاید تعجب‌انگیز باشد اگر گفته شود که مردانی وجود دارند که برای آنان نه زن که مرد، و زنانی هستند که برایشان نه مرد که زن موضوع جنسی را تشکیل می‌دهد. این اشخاص ضدغریزه‌ی جنسی یا بهتر گفته شود همجنس طلب (Invertiert) هستند.»

فروید برای روشن کردن این راز «انحراف جنسی» به مسئله‌ی غریزه‌ی جنسی در کودکی می‌پردازد. طبق نظر او کودک نیز دارای غریزه‌ی جنسی ست که در یک پروسه‌ی لذت‌جنسی خودکار (Autoerotism) پیچیده توسط ارگان‌های حساس‌اش مانند دهان، مقعد و آلت تناسلی به فرجام می‌رسد. به اعتقاد فروید کودک تا موقع رسیدن به سن بلوغ و تکامل کامل آلت تناسلی‌اش، به شیوه‌ی طبیعی و خودکار لذت جنسی‌اش را تامین می‌کند. او نتیجه‌گیری می‌کند که همجنسگرایان در مرحله معینی از کودکی خود، مرحله‌ی لذت جنسی از طریق مقعد، متوقف شده‌اند. به عبارتی دیگر از نظر فروید همجنسگرایان بچه‌های عقب‌مانده بیش نیستند و محصول این عقب‌مانده‌گی روحی و جسمی، انحراف جنسی آن‌هاست در بزرگسالی. از آن پس تا دهه‌ی ۶۰ قرن بیستم، علم پزشکی بنام مداوای این «بیماران»، لشکرکشی خشنی علیه این گروه اجتماعی آغاز کرد. اگر تمامی گزارشات پزشکی این دوران را در یک جا جمع کنیم، خواهیم دید که چه تعداد عظیمی به سبب «لا‌علاج» بودنشان دست به خودکشی زدند!

در کنار این آزارهای علمی، قوانین جزایی کلیه کشورهای اروپایی، همجنسگرایی را در کنار بچه‌(پسر)بازی، بچه‌(پسر و دختر)بازی (Pedophile) و حیوان‌بازی (Sodomy) قرار داد و مجازات سختی برای آن در نظر گرفت. انعکاس چنین تحلیل‌های «علمی» از همجنسگرایی و مخالفت مذهب و قوانین مدنی با آن موجب شد که تعریف ویژه و ساخته‌گی‌ای از این گروه اجتماعی به وجود آید: «اگر مردی نقش جنسی‌ای را که جامعه به او داده، ایفا نکند به کاریکاتوری از جنس دیگر (زن) تبدیل می‌شود.» جالب این است که دنیای مردسالار و دگرجنس‌گرا با معیارهای خود، مناسبات جنسی همجنسگرایی را تعریف می‌کند، معیاری که رابطه‌ی جنسی مرد و زن را در جامعه به «فعال» و «غیرفعال» (به اصطلاح عامیانه کسی که «می‌کند» و کسی که «می‌دهد») تقسیم می‌کند و بنا بر همین معیار، همجنسگرایان را به «فعال» (کسی که نقش مرد را دارد) و «غیرفعال» (کسی نقش زن را ایفا می‌کند)، تعریف می‌کند. و تازه پس از دهه‌ی شصت بود که به تدریج عده‌ای از پزشکان و نویسندگان مطرح کردند که همجنسگرایی مثل دگرجنسگرایی پدیده‌ای ست طبیعی و افراد متعلق به این دو گروه نه چیزی کم‌تر و نه بیش‌تر از یکدیگر دارند.

### جنس سوم

ماگنوس هیرشفلد آلمانی (متولد ۱۸۶۸) اولین کسی بود که تمامی زندگی خود را وقف تحقیق و بررسی این «پدیده» کرد و پیگیرانه و سرسختانه از همجنسگرایان دفاع کرد. این پژوهشگر در سال ۱۸۹۷ «کمیتة علمی-انسانی» را با سه هدف پایه‌گذاری کرد:



۱- الغای ماده‌ی ۱۷۵ قانون جزایی آلمان، که همجنسگرایی را ممنوع می‌کرد.

۲- نشان دادن خصلت و طبیعت واقعی همجنسگرایی.

۳- ایجاد یک سازمان همجنسگرایان برای دفاع از حقوق خود.

این کمیته از سال ۱۸۹۷ تا ۱۹۲۳ نشریه‌ای به نام «سالنامه‌ای برای جنس‌های بینابینی» بیرون می‌داد که به مسایل و مشکلات همجنسگرایان می‌پرداخت. مهم‌ترین تزی که در این مقالات و رسالات مطرح شد، تئوری «جنس سوم» بود. هیرشفلد معتقد بود که همجنسگرایان «جنس سوم» را تشکیل می‌دهند و این جنسی است که نه موظف به حفظ نوع بشر (تولید مثل) که در خدمت پیشرفت فکری-فرهنگی بشری است. با تخیل و البته با تجربیات انبوهی که او با این گروه داشت، توانست تفکرش را با جنس سوم (زن-مرد، Androgyne) اسطوره یونانی پیوند دهد و توجیه کند.

با اعلام این تزی، بسیاری از همکارانش او را ترک کردند و به صف فروید پیوستند. با این وجود هیرشفلد با

سرسختی به کارش ادامه می‌دهد، چندین کتاب و رساله می‌نویسد و سرانجام در سال ۱۹۱۹ «انستیتوی علوم جنسی» را تاسیس می‌کند، که بعدها به بزرگترین کتابخانه‌ی جهان در زمینه‌ی مسایل همجنسگرایی تبدیل شد. در این کتابخانه بیش از ده‌هزار کتاب و نشریه جمع‌آوری شده بود و صدها بحث و سخنرانی پیرامون این مسئله در آن جا سازماندهی می‌شد.

**هیرشفلد معتقد بود که همجنسگرایان «جنس سوم» را تشکیل می‌دهند و این جنسی است که نه موظف به حفظ نوع بشر (تولید مثل) که در خدمت پیشرفت فکری-فرهنگی بشری است.**

هیرشفلد در سال ۱۹۲۱ در مونیخ مورد تهاجم چماقداران نازی

قرار می‌گیرد و حمله‌کنندگان به این گمان که او مرده است، او را رها

می‌کنند. دو سال بعد در وین مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد، که جان سالم به در می‌برد. در روز ۶ ماه مه ۱۹۳۳ نازی‌ها به انستیتوی هیرشفلد حمله می‌برند و تمام کتاب‌ها را بیرون می‌کشند و در میدان اپرا (برلین) می‌سوزانند. هیرشفلد در سال ۱۹۳۵ در تبعید (فرانسه) درگذشت. ماگنوس هیرشفلد اولین پژوهشگر جنسی بود که نه تنها در زمینه‌های علمی که در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی تا آخرین لحظه‌ی زندگی‌اش از حقوق همجنسگرایان دفاع کرد. بنا به گزارش‌های مکتوب‌اش، او بیش از سی‌هزار گفت‌وگوی خصوصی در این زمینه انجام داده است.

## احزاب چپ و همجنسگرایی

جنبش چپ در مجموع تا قبل از استالینسم، برای الغای قوانین ضد همجنسگرایی مبارزه می‌کرد. شاید در

جهان هیچ جنبشی مانند جنبش چپ آلمان به این مسئله، به طور جدی و متعهدانه برخورد نکرد. زمانی که یوهان بابتیست شوایتزر از فعالین جنبش کارگری به سبب تمایلات همجنسگرایی‌اش تحت پیگرد قانونی قرار گرفت، فردیناند لاسال، موسس و رهبر کانون سراسری کارگران آلمان به دفاع علنی از او برخاست. لاسال اعلام کرد: «آن چه شوایتزر کرده را به کسی توصیه نمی‌کنم، ولی به اعتقاد من خلافی مرتکب نشده است. رفتار جنسی، مسئله‌ایست خصوصی که به تمایلات شخصی مربوط است، تا زمانی که به کسی زیان نرساند».

لاسال کمک کرد که شوایتزر دوباره زندگی سیاسی‌اش را از سر گیرد؛ بعد از مرگ لاسال در سال ۱۸۶۴ شوایتزر جانشین او شد. لاسال و شوایتزر از سرشناسان جنبش کارگری آلمان بودند، ولی متاسفانه در ادبیات رسمی چپ و بورژوازی از این حادثه هیچ سخنی به میان نیامده است.

یکی دیگر از رهبران جنبش کارگری آلمان، ادوارد برنشتاین، رهبر حزب سوسیال دمکرات آلمان بود که در سال ۱۸۹۵ در مقاله‌ای طولانی در «نویه سایت» (Neue Zeit)، ارگان رسمی انترناسیونال دوم، به دفاع از اسکار وایلد، که به سبب همجنسگرایی به زندان محکوم شده بود، برخاست. برنشتاین در این مقاله با شهامت و جسارت تمام علیه تئوری‌های به اصطلاح علمی کرافت-ایینگ و دیگر روانشناسان موضع‌گیری کرد و کسانی را که همجنسگرایان را فاسد و منحرف ارزیابی می‌کردند، مرتجع خواند. برنشتاین می‌نویسد که اساساً طرح سؤال «طبیعی» یا «غیرطبیعی» بودن همجنسگرایی غلط است، برای این که هیچ چیز طبیعی وجود ندارد؛ آن چه به نظر ما «طبیعی» می‌نماید، چیزی نیست مگر مرحله‌ی معینی از تکامل جامعه که خود محکوم به نابودی است.

مارکس و انگلس هیچگاه در این زمینه موضع‌گیری نکردند. به طور کلی می‌توان گفت که جنبش سوسیال دمکراسی در مسایل انسانی و به ویژه مسایل جنسی و همجنسگرایی بسیار پیش تر از زمان خود بود.

در سال ۱۹۱۷ وقتی بلشویک‌ها به قدرت رسیدند، تمام قوانین ضد همجنسگرایی تزاری را لغو کردند. در سال ۱۹۲۳ گریگوری باتکیس، رییس سازمان بهداشت اجتماعی در مسکو و عضو سازمان بین‌المللی اصلاحات اجتماعی، در رابطه با قوانین جنسی شوروی کتاب بسیار روشن گرایانه خود با عنوان «انقلاب جنسی در روسیه» را منتشر کرد. او در این کتاب «عدم دخالت مطلق دولت و جامعه را در امور جنسی» خواستار شد «به شرط این که به کسی لطمه‌ای وارد نشود و منافع افراد حفظ گردد». او نتیجه می‌گیرد که: «همجنسگرایی، مقاربت با حیوانات و همه‌ی اشکال ارضای جنسی که در اروپا جنایت محسوب می‌شود و خلاف اخلاق اجتماعی تعریف می‌شوند، به اعتقاد قوانین شوروی، مناسبات طبیعی می‌باشند».

در سال ۱۹۲۸ قوانین جنسی اتحاد جماهیر شوروی در کنگره کپنهاگ به عنوان سرمشق و نمونه برای کشورهای دیگر مورد بحث قرار می‌گیرد. متاسفانه درست در همین سال استالینست‌ها زمزمه‌های مخالفت علیه این قوانین به غایت مترقی را آغاز می‌کنند. نیکولای پاشه‌اوسرسکی آزادی سقط جنین و همجنسگرایی را به عنوان خطری برای جامعه ارزیابی می‌کند. پس از به قدرت رسیدن استالینست‌ها، همجنسگرایی به عنوان «محصول فساد بورژوازی»، «انحراف جنسی فاشیستی» ارزیابی می‌شود و «اخلاق پاک پرولتری» به گونه‌ای جدید فرموله می‌گردد. اولین بار در سال ۱۹۳۴ در مسکو، لینگراد، خارکوف و ادسا همجنسگراها مورد تهاجم و تعقیب پلیس قرار می‌گیرند، دستگیر می‌شوند و به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده می‌شوند. سه ماه بعد از آن در ۲۹ ژوئن ۱۹۳۴، هیتلر در آلمان، رقیب خودش، ارنست روم، و چند رهبر دیگر فاشیست را که به عنوان همجنسگرا معروف بودند در «شب کاردهای بلند» به قتل می‌رساند.

متاسفانه نویسنده‌ای مانند گورکی در سال ۱۹۳۴ در مقاله‌ای تحت عنوان «هومانیسم پرولتری» می‌نویسد:

«زمانی که در کشورهای فاشیستی همجنسگرایان بدون ترس از کیفر قانونی جوانان را به فساد می‌کشاند، در کشوری که در آن پرولتاریا جسورانه و مردانه قدرت دولتی را گرفته، همجنسگرایی به مثابه‌ی یک جنایت اجتماعی اعلام شده و شدیداً مورد کیفر قرار می‌گیرد».

### قضیه‌ی اسکار وایلد و دیگر هنرمندان

زمانی که در سال ۱۸۹۵ اسکار وایلد به سبب همجنسگرایی به دو سال زندان محکوم شد، اکثریت قریب به اتفاق هنرمندان و نیروهای چپ به دفاع علنی از او برخاستند و آزادی او و لغو قوانین ضد همجنسگرایی را خواستار شدند. این جریان به یک جنبش بزرگ اجتماعی تبدیل شد که هنرمندان آلمانی و جنبش چپ آلمان در راس آن قرار گرفت. طوماری با همین خواست‌ها تهیه شد که هنرمندان و سیاستمداران برجسته آن را امضا کردند. آلمانی‌ها سنگ تمام گذاشتند و فرانسوی‌ها نشان دادند

که در این زمینه مرتجع هستند. نویسندگان فرانسوی از آلفونس دوده گرفته تا ژول رنارد، از آنا تول فرانس تا ادموند دو کونکورت، از موريس بار تا پیر لوی هیچ‌کدام حاضر به امضای این طومار نشدند. حتی امیل زولا از

امضای آن سرباز زد. زمانی که طومار را نزد ژول رنارد بردند، گفت: «حاضرم این عریضه را برای اسکار وایلد امضا کنم، به شرطی که قول شرف بدهد، دیگر هرگز ننویسد». و آلفونس دوده احمقانه‌ترین حرف را زد: «به عنوان یک پدر فقط می‌توانم انزجار و خشم خودم را از عمل اسکار وایلد بیان کنم». البته همین «پدر خانواده» ظاهراً اطلاع نداشت که درست در همین زمان پسرش هم‌دل و هم‌نشین مارسل پروست بوده است.

در آمریکا این عریضه توسط استوارت مریل شاعر به جریان افتاد. بسیاری از هنرمندان آمریکایی از جمله جورج برنارد شو آن را امضا کردند ولی هنری جیمز از امضای آن سرباز زد. موضع‌گیری نویسندگان آلمانی از همه قاطع‌تر بود. شاید علت اصلی‌اش وجود جنبش قوی و پرنفوذ سوسیال‌دمکراسی بود که نویسندگان و هنرمندان به طور مستقیم و غیرمستقیم تحت تاثیر آن بودند. مثلاً در سال ۱۹۲۱ طوماری به ابتکار هیرشفلد برای الغای قانون ضد همجنسگرایی (ماده قانونی ۱۷۵) تهیه شد. به جز حزب سوسیال‌دمکرات که با تمام قدرت از این اقدام پشتیبانی کرد، ۶۰۰۰ روشن‌فکر، هنرمند و نویسنده پای آن را امضا کردند، مثل هرمان هسه، ریچارد فون کرافت‌ایبینگ، ماکس برود، آلبرت آینشتاین، توماس مان، اشتفان سوايگ، راینر ماریا ریلکه و آرتور شنیتر. از خارج امیل زولا و تولستوی به این حرکت پیوستند. البته در سال ۱۹۲۲ که این عریضه به مجلس تحویل داده شد، بلادرنگ رد شد.

پس از قضیه اسکار وایلد، هنرمندانی که همجنسگرا بودند متوجه شدند که از یک پشتوانه‌ی بزرگ اجتماعی برخوردارند و سعی کردند که در به طور علنی و یا نیمه علنی به تمایلات جنسی خود اعتراف کنند. البته این به جسارت و شهامت هنرمند نیز وابسته بود. مثلاً مارسل پروست برای این که کسی متوجه گرایش‌های همجنسگرایی‌اش نشود، این‌جا و آن‌جا این‌گرایش را مورد حمله قرار می‌داد ولی برای ارضای جنسی‌اش مخفیانه به فاحشه‌خانه‌های مخصوص همجنسگرایان می‌رفت. یا چایکوفسکی برای این که قربانی قانون و جهل جامعه نشود تن به یک ازدواج

دروغین می‌دهد. البته کم نبودند هنرمندان و نویسندگان که زندگی بیرونی خود را منطبق با زندگی درونی شان کردند و ابایی نداشتند که به همجنسگرایی خود اعتراف کنند، مانند فدریکو گارسیا لورکا، کلاوس مان، پازولینی و... و بودند بسیاری هنرمندان همجنسگرا که تمایلات خود را در آثارشان نشان می‌دادند و نزدیک‌ترین دوستانشان می‌دانستند که آن‌ها دارای چه تمایلات جنسی هستند، مانند آندره ژید، آیزن اشتاین، شوبرت، ژان کوکتو و...

شاید این گونه به نظر برسد که همجنسگرایی به گونه‌ای با این قشر روشن فکر پیوند خورده و این گرایش عمدتاً در این گروه رشد می‌کند. در این جا باید گفت که اگر ما شاهد علنی بودن همجنسگرایان در این گروه هستیم، دلیل‌اش مصونیت اجتماعی این افراد است. در صورتی که یک کارگر و یا کارمند جرات بیان آن را ندارد، چرا که فردای آن روز باید منتظر برگه‌ی اخراج‌اش باشد. فیلم «فیلادفیا» نمونه‌ی زیبایی‌ست که این مشکل اجتماعی را نشان می‌دهد.

### پایان کلام

ما از جامعه‌ای می‌آییم که طبق قوانین شرع اسلام مردی پنجاه ساله می‌تواند با دختر بچه‌ای ازدواج کند. ازدواج پیغمبر اسلام با عایشه‌ی هفت ساله نمونه و سرمشق انکارناپذیری‌ست. به اعتقاد فقهای اسلامی مردان حق دارند حتی با دختران شیرخوار عشق‌بازی کنند. از دید این فقها همخوابگی و حتی «عمل دخول» با همسران زیر ۹ سال را ایرادی نیست. «اگر کسی دختر نابالغی را بر خود عقد کند و پیش از آنکه ۹ سال دختر تمام شود و با او نزدیکی کند و دخول کند چنانچه او را افضا نماید نباید با او نزدیکی کند»، (رساله آقای خمینی، مسئله ۲۴۱۰؛ برای اطلاع بیشتر به مقاله‌ی «زن در بارگه اسلام»، دیدگاه شماره یک، اسد سیف، مراجعه کنید.)

آری ما از جامعه‌ای می‌آییم که بچه‌بازی قانونی و شرعی است، ولی در عوض رابطه‌ی آزاد و داوطلبانه‌ی جنسی بین دو فرد بزرگسال همجنس جنایت محسوب می‌شود. و عجیب نیست اگر می‌بینیم که هنرمندان و نیروهای چپ جامعه‌ی اسلام‌زده ما، جسارت و شهامت دفاع از حقوق همجنسگرایان را ندارند و آن را با توطئه‌ی سکوت، مسکوت باقی می‌گذارند. آیا اگر هنرمندی یا کسی به «جرم» همجنسگرایی محکوم به زندان شود، هنرمندان ایرانی و نیروهای چپ به دفاع و پشتیبانی از او برمی‌خیزند؟ قاطعانه می‌توان گفت: نه! ارثیه‌ی اسلام و استالینیسیم! از طرف دیگر باید اذعان کرد که در اروپا نیز هنوز با همجنسگرایی به عنوان یک «انحراف» قابل تحمل برخورد می‌شود. به امید آن که هنرمندان و نیروهای چپ ایران با اتکا به سنت‌های جسورانه و صادقانه‌ی جنبش چپ اوایل قرن بیستم، بتوانند در این زمینه به نقد تفکر خود پردازند.

برای اطلاعات بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید:

- 1-Die Homosexualität in Griechenland, John Addington Symonds, Bibliothek rosa Winkel
- 2-Berlins Drittes Geschlecht, Magnus Hirschfeld, Bibliothek rosa Winkel
- 3-Sexuality and Eroticism Among Males in Moslem Societies, Arno Schmitt, Jehoede Sofer, Harrington Park Press
- 4- Der Raub des Ganymed, Dominique Fernandez, Verlag Beck & Glücke

## نامه ای از آرمان

شماره اول نشریه ماهها را که خواندم، خوشحال شدم که بالاخره گروهی به این کار دست زدند تا هم ما همجنسگرایان را با روشی نوین و علمی به جامعه بشناسانند، و هم خود این جامعه کوچک را به تکاپو وادارند تا به خود باوری برسد. خودم هم بهتر دیدم که شروع به نوشتن بعضی مطالب که در این پنج - شش سال ارتباط با افرادی که داعیه ی همجنسگرایی در ایران دارند کسب کرده‌ام، بنمایم. شاید گفتن این مطالب، هم به خودباوری همجنسگرایان ایرانی کمک کند و هم به اینکه ما خودمان را به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم بهتر بشناسانیم. در این چند سال، با حدود ۱۵۰ نفر از دوستان ایرانی قرار گذاشتم، و سعی کردم تا جایی که می‌توانم از گذشته و حال و تجربیاتی که داشته‌اند و تفکراتی که دارند آگاه شوم. امید است این جمع‌بندی مفید باشد

شاید یک گروه و یا جامعه‌ایی که در اقلیت قرار دارد ترس از آشکار شدن داشته باشد. شاید اگر این گروه در محیطی باشد که سنت‌ها و عرفیات عقب مانده ای دارد ترس از آشکار شدنش بیشتر باشد. شاید افرادی که به نوعی خود را از این گروه می‌دانند ترجیح دهند که در دیواری که به دور خود کشیده‌اند، رفتارها و عقایدشان را پنهان کنند. چرا که اینگونه زیستن برایشان امنیتی دارد. شاید هم دسته‌ای از این افراد چنان به آشکارا عقیده خود را در ظاهر و رفتار نشان دهند که به ابتذال گرایی بیشتر شبیه باشد. نه دسته اول راه به جایی می‌برند و نه گروه دوم. چرا که اولی‌ها همیشه دچار یک ترس می‌باشند. ترس از اینکه اگر دیگران پی به عقاید آنها ببرند یا از روش زندگی آنها اطلاع یابند، چه ممکن است بر سرشان بیاید؛ آیا اطرافیان و دوستان باز هم با آنان خواهند ماند؟ یا همه طرفداران خواهند کرد؟ این ترس، نه تنها اینگونه افراد را خورد می‌کند، بلکه خود آنها را از خودشناسی و خودباوری دور می‌کند و از اینکه همیشه درحال زندگی دوگانه‌ای هستند خسته. گروه دوم هم که تکلیفشان مشخص است. با افراطی که در پیش می‌گیرند، همه‌گونه حرف‌ها و انگ‌های جامعه را یدک می‌کشند، که این هم نتیجه‌ای جز از بین رفتن شخصیت آنها و انگشت‌نما شدنشان ندارد.

شاید از خود پیرسید که چرا به این صراحت افرادی را که ادعای همجنسگرایی می‌کنند(می‌گویم ادعا، چون واقعا اکثر این افراد هنوز به خودشناسی نرسیده‌اند که بتوان به آنها همجنسگرا گفت) به دو دسته تقسیم کرده‌ام. چون واقعا بین این افراد انگشت شماری را دیدم که همجنسگرایی خود را آشکار کرده‌اند و نه تنها از همجنسگرا بودن ناراضی نیستند، بلکه با افتخار در میان دوستان و خانواده زندگی می‌کنند. نه اینکه هیچ مشکلی ندارند، بلکه به جای فرار از مساله و پاک کردن آن، با دلایل و منطق سعی بر شناساندن خود و روش زندگی خود به افرادی که عموم جامعه را تشکیل می‌دهند نموده و حتی تا بدانجا تلاش کرده‌اند که طرز فکر غلطی که عام جامعه دارند را اصلاح کنند. مشکلات فراوانی وجود دارد که فقط و فقط با حل کردن آنها، و نه پاک کردنشان، ما همجنسگراها می‌توانیم خود را به دیگران بشناسانیم. یک گروه اقلیت زمانی می‌تواند ادعایی داشته باشد که مسایل و مشکلات داخلی خود را حل کرده باشد. آنگاه با قدرت می‌تواند بایستد و بگوید که من هستم. شاید از خود پیرسید که مگر مشکل ما چیست؟ غیر از این است که جامعه ما را طرد کرده، مارا نمی‌پذیرد، به ما تهمت می‌زنند؟(که واقعا از بکار بردن اصل کلمه بیزارم) به شما می‌گویم که بزرگترین مشکل، قبل از جامعه و قوانین کشور خود ما هستیم. با رفتارهای غلطی که

داریم. با خودشناسی هایی که داریم. ما همجنسگراها در درون جامعه کوچکی که داریم، خودمان با خودمان مشکل داریم. حال چگونه می‌خواهیم جامعه‌ای که از دیرباز با سنت‌ها و عرفیات قوی و تا حدودی غلط شکل گرفته و ۲۶ سال پیش در آن انقلابی اتفاق افتاده که برخلاف تمام انقلاب‌های دنیا که تحولی در سنت‌ها و رو به آینده است، به کهنه‌ترین سنت‌ها بازگشت کرده، ما را که چند صد سال جلوتر از تمام سنت‌ها و عرفیات هستیم قبول کنند؟ شاید بعضی از دوستان خرده بگیرند که از دیرباز در کشور ما همجنسگرایی بوده و چیز تازه‌ای نیست. ولی این دوستان بهتر است به این مطلب توجه داشته باشند که ما ایرانی‌ها در پیشینه، خود «همجنسبازی» و آن هم به صورت «بچه‌خوشگل بازی» داشته‌ایم، نه همجنسگرایی. که این مطالب را اگر نفسی بود در نوشتارهای بعدی بیشتر باز می‌کنم. شاید بهتر باشد که چند مطلب را همین ابتدای امر توضیح دهم که در آینده از تکرار بپرهیزم:

تفاوت فاحشی که بین دو کلمه «همجنسگرا» و «همجنسباز» وجود دارد. شاید در ظاهر هر دو به یک معنا به نظر بیاید، ولی در واقعیت تفاوت بسیار زیادی دارند. «همجنسباز» از سه قسمت که دو بخش اول با هم معنی از یک جنس و نوع بودن را می‌دهد و بخش دوم که از ریشه فعل بازی کردن گرفته شده تشکیل گردیده است. معنای واضحی دارد. پس ترکیب این سه قسمت با هم واژه‌ای را می‌سازد به معنای کسی که فقط برای لذت بردن، وقت گذرانی، تفریح و بازی کردن دست به این عمل می‌زند. واژه «همجنسگرا»، با همان دو قسمت اول، به انضمام «گرا» که از ریشه گراییدن (به معنای میل و رغبت کردن تمایل داشتن) است می‌باشد که ترکیب این سه قسمت، معنی این را دارد که شخص تمام امیال و احساسات خود را نسبت به شخصی که از جنس خودش می‌باشد داراست. یعنی که این شخص تمام محبت و دوست داشتن و میل جنسی خود را زمانی کامل می‌داند که این ارتباط را با همجنس خود برقرار کند نه اینکه فقط برای لذتی گذرا به دنبال چنین گرایشی باشد. حال خود خوان حدیث مجمل زین دفتر. شاید در دنیا همجنسبازان زیاد باشند، ولی همجنسگرایان تعداد خیلی کمی را تشکیل می‌دهند که این افراد دارای خصوصیات مثبتی هستند که در دیگر انسان‌ها، یک‌جا دیده نمی‌شود. پیشینه‌ای هم که ما ایرانیان در تاریخ خود داریم بیشتر شامل حال همجنسبازان می‌باشد. به جرات این ادعا را هم دارم که اکثر دوستانی که من دیدم یا از طریق چت کردن با آنها صحبت کردم، همجنسباز بودند نه همجنسگرا. لطفاً داغ نکنید، اگر دوستان من در نشریه ماهها مطالب من را هم قید کردند در آینده نکته به نکته همه دلایل را برای شما توضیح خواهم داد. تا هم اینجا بگویم که از خود خود شروع کنید. در رفتارهایتان تجدید نظر کنید. با خود فکر کنید که آیا:

### واقعاً همجنسگرا هستید؟؟؟!!

آیا واقعاً در پی یافتن شریک زندگی از جنس خودتان هستید که تا زمانی که نفس می‌کشید با او

در زیر یک سقف زندگی کنید؟؟؟

آیا واقعاً حاضر هستید در میان خانواده و دوستان و حتی محل کارتان با افتخار سربلند کنید و

بگویید که همجنسگرا هستید؟؟؟

شاید بگویید در ایران غیر ممکن است، ولی بگذارید در پایان به شما بگویم که من این کار را کردم و شد

و نه تنها هیچ اتفاق بدی نیافتاد، بلکه خیلی از فشارهای ذهنی کم‌تر شد و اطرافیان هم صمیمی‌تر از گذشته با من شدند. ولی خیلی مشکل بود.

## جشن عشق



راه واره سهراب سپهری

دریاکنار از صدف های تهی پوشیده است.  
 جویندگان مروارید، به کناره های دیگر رفته اند.  
 پوچی جست و جو بر ماسه ها نقش بسته است.  
 صدا نیست. دریا-پریان مدهوشند. آب از نفس افتاده است.  
 لحظه ی من در راه است. و امشب - بشنوید از من -  
 امشب، آب اسطوره ای را به خاک ارمغان خواهد کرد.  
 امشب، سری از تیرگی انتظار بدر خواهد آمد.  
 امشب، لبخندی به فراترها خواهد ریخت.  
 بی هیچ صدا، زورقی تابان، شب آب ها را خواهد شکافت.  
 زورق ران توانا، که سایه اش بر رفت و آمد من افتاده است،  
 که چشمانش گام مرا روشن می کند،  
 که دستانش تردید مرا می شکند،  
 پارو زنان، از آن سوی هراس من خواهد رسید.  
 گریان، به پیشبازش خواهیم شتافت.  
 در پرتو یکرنگی، مروارید بزرگ را در کف من خواهد نهاد...

کام جان را پر شکر خواهیم کرد  
 سر ز جیب یار بر خواهیم کرد  
 گر به مه روزی نظر خواهیم کرد  
 گر به گلزاری گذر خواهیم کرد  
 دست با وی در کمر خواهیم کرد  
 پیش تیرش جان سپر خواهیم کرد  
 گوش و دامن پر گهر خواهیم کرد

یاد آن شیرین پسر خواهیم کرد  
 دامن از اغیار بر خواهیم چید  
 آفتاب روی او خواهیم دید  
 بوی جان افزای او خواهیم یافت  
 در خم زلفش نهان خواهیم شد  
 چون کمان ابروان پر زه کند  
 از حدیث یار و آب چشم ما

ماجرایی رفت ما را با لبش  
 دوستان را زان خبر خواهیم کرد  
 تا عراقی نشنود اسرار ما  
 ماجرا را مختصر خواهیم کرد

کلیات شیخ ابراهیم همدانی (متخلص به عراقی)  
 به کوشش سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی

صفحات ماها به  
 روی اشعار،  
 داستان های  
 کوتاه، نقد، طنز  
 و... دوستان باز  
 است.

امیدواریم در  
 پربارتر کردن این  
 صفحات ما را  
 یاری دهید.

## دو کتابی که خواندم و سئوالاتی که برایم مطرح شد...

کتاب «همنوایی شبانه ارکستر چوبها» اثر رضا قاسمی را خواندم. این کتاب چاپ نشر ورجاوند در تهران است. کتاب همنوایی شبانه، برنده جایزه بهترین رمان سال ۱۳۸۰ بنیاد گلشیری، برنده بهترین رمان سال ۱۳۸۰ منتقدین مطبوعات و رمان تحسین شده سال ۱۳۸۰ جایزه مهرگان ادب شده است.



قهرمان کتاب یک ایرانی «خود ویرانگر» و مبتلا به «پارانویا» مقیم فرانسه است و در طبقه ششم ساختمانی متعلق به یک فرانسوی انسان دوست مستاجر است. در این طبقه، به غیر از سید (که مشغول نوشتن خاطرات مرد فرانسوی است)، فریدون، پروفت (یک ایرانی دیگر) و رعنا نیز زندگی می کنند. پرداختن به سبک و مهارت ادبی نویسنده را به اهل کار و می گذارم، اما باید بگویم که این یکی از بهترین کتابهای فارسی است که خوانده ام. کتاب بوف کور صادق هدایت را تداعی می کند، اما خیلی بهتر از آن باهوش حال کردم. بگذریم از اینکه یکی دو جا تناقضاتی در جملات و گفته های راوی دیده میشود. مثلاً در یک جا درباره حرکات زنان فمینیست فیلسوفانه نظر می دهد که قابل تامل است و کلی

اسامی و اطلاعاتی ارائه می دهد که اصلاً حالت ساختگی ندارند، اما از چنین فردی (به خصوص وقتی ساکن فرانسه باشد) توقع می رود که همجنسخواهان را همجنسباز نخواند. البته آنجایی که «پروفت» داد میزند که «من همجنسباز نیستم» را می توان درک کرد، ولی آنجایی که راوی حرف میزند را باید یا حمل بر بی دقتی و پلشتی کرد و یا عدم حساسیت نویسنده. اما این، از مهارت نویسنده که نه به شکل امتدادی، بلکه دایره وار به تصویر زندگی چند پناهجوی ایرانی در فرانسه می پردازد، چیزی کم نمی کند.

کتاب دیگر نوشته حسن قاضی مرادی است به اسم «در پیرامون خودمداری ایرانیان»، که به شکل بسیار جالبی به تصویر روحیات و خلیقات و حالات ما ایرانیان می پردازد و روابط اجتماعی ما را با هم و با حاکمیت، مثل یک آئینه در برابرمان می گذارد، و جالب تر آنکه دلائل آن را هم بر ما روشن می کند. خواندن این کتاب، به خصوص برای ما همجنسگرایان می تواند بسیار آموزنده باشد و راه را برای درک خود به عنوان یک فرد همجنسگرا، و اینکه چرا قادر نیستیم از استقلال و حق مالکیت بر تن و روان خود و حق استقلال و تعیین سرنوشت خود دفاع کنیم و «چه باید کرد»ها، و اینکه چرا در برابر ورود دیگران به مرزهای حریم شخصی و فردی مان قادر به دفاع از خود نیستیم و... هموارتر کند.

خواندن دو کتاب فوق سئوالاتی را در ذهنم مطرح کرد و مرا واداشت که یادداشت زیر را بنویسم و برای ماها

ارسال کنم.

توی کلاس اول راهنمایی، یعنی حدود ۱۲-۱۱ سالم بود که برای اولین بار عاشق شدم. عشقی کودکانه و در عین حال گنگ و نامفهوم برای خودم. معلمی داشتیم که خیلی شیک می پوشید و با من همیشه مهربان بود.



درسم نسبتاً بد نبود، اما یک بار به خاطر مشکلی که توی خانه برایم پیش آمد نتوانستم درسم را حاضر کنم و حدس هم میزدم که از من نپرسد، چون دفعه قبل ازم سؤال کرده بود. ولی درست سر شروع کلاس از من خواست که پای تخته سیاه بروم و به سؤالاتش جواب بدهم. معلومه که بدون جواب ایستادم و جلو همکلاسیا و بخصوص خود معلم خیلی خجالت زده شدم و زدم زیر گریه. معلم مهربان از من خواست که بروم بنشینم و گفت چون من میدانم که فلانی پسر زرنگ و درس خوانی است، می پذیرم که ممکنه گاهی نتونه درشش را بخونه و به همه ما نمره ۱۶ داد. این درک معلم مرا دوچندان عاشق خودش کرد. در عین حال یک دوست همکلاسی داشتیم که واقعاً دوستش داشتیم و خیلی دلم میخواست که با او سکس داشته باشم ولی به شدت می ترسیدم که آبرویم برود و بدتر از آن به فکر آبروی خانواده ام هم بودم که اگه خبر درز کنه همه میگفتن پسر فلانی کونی است. شبها چقدر با خودم کلنجار می رفتم و نیاز به نزدیکی با دوست همکلاسی و معلمم آنقدر شدید شده بود که به این نتیجه رسیدم که یک روز این پیشنهاد را به آنها بدهم و بعد از رسیدن به مقصود بروم خودم را بکشم. اما نتیجه این شد که نتوانستم بر ترس و شرم درونی غلبه کنم و در نتیجه نیاز و تمایلم را در خودم کشتم.

معلم منتقل شد و من مدرسه ام را سال بعد عوض کردم.

بزرگتر که شدم سعی کردم، کتابی یا نوشته ای در باره این مسئله پیدا کنم ولی غیر ممکن بود. هر چه هم کتاب و داستان میخواندم هیچکدام از قهرمانان کتاب ها و حتی شخصیت های دیگر احساسی که من داشتم را بروز نمی دادند. شاید هم چنین کتابی بود و من نمی دانستم. چرا فقط یک کتاب به اسم داستان یک شهر از احمد محمود (نویسنده ای که چند سال پیش درگذشت) را یادمه که خواندم.

پیدا نکردن همدمی در کتاب ها از یک طرف، و شنیدن جملات و اصطلاحات تحقیر کننده در مورد کون دادن و کونی ها این ذهنیت را در من تقویت می کرد که من مریض و بیمار هستم. از احساس درونی خودم شرم داشتم و از آن می ترسیدم. چون خطر این بود که کشش به جنس موافق، مرا به همخوابگی با مرد یا پسری بکشاند و بعد چون همه بقول خودشان مرد بودند، پس من نقش زن را باید می پذیرفتم تا آنها راضی به سکس با من شوند و این باعث میشد که آنها مرا تحقیر کنند و بالاتر از آن آبروی خانواده ام هم برود.

احساس تنهایی، گریز از جمع، حساسیت بیش از اندازه، عدم اعتماد به نفس، احساس ترس و شرم درونی و تغییر و تحولات هورمونی بدن که روحیه و حالاتم را بالا پائین و گاهی آشفته و متلاطم می کرد، همه و همه مرا در ۱۸ سالگی به مرز خودکشی کشاند که خودم هم نمیدانم چرا و چی شد که انجامش ندادم.

شاید شما تجربیات دیگری داشته باشید و از برکت اینترنت بسیاری از نوجوانان و جوانان زیر بیست سال که به اینترنت دسترسی دارند احتمالاً مشکلات و مسائلی که من با آنها درگیر بودم را تجربه نکنند، جامعه هم هر چند تا رسیدن به ایده آل راهی طولانی دارد اما تا حدودی عوض شده است، اما میخواهم این سؤالات را مطرح کنم که:

راستی همجنسگرایان و دیگر اقلیتهای جنسی نسلهای قبل از من چه میگویند؟

احساسات و عواطف و نیازهای آنها چه راهی برای بروز یافتند؟

تنهایی و بی کسی و بی اطلاعی بر آنها چگونه گذشت؟

بر نوجوانان و جوانان و هم نسلان من که کماکان به اینترنت و اطلاعات دسترسی ندارند چه می گذرد؟

چگونه می خواهیم داستان غربت در تنهایی خود را به نسلهای آینده منتقل کنیم؟

چه کسی باید ظلمی که از طرف حکومت و فرهنگ و اعتقادات عامه بر ما، به عنوان فرزندان این اجتماع رفته و می رود را به تصویر بکشاند تا جامعه ببیند که با ما چه ها که نمی کند و بر ما چه می رود؟ اینترنت هست اما آیا این کافی است؟ من فکر نمی کنم. به نظر من وقت این رسیده که هر کدام از ماها که توان و قدرتش را دارد از همین حالا شروع کند (اگر شروع نکرده اید) و شروع به نگارش خاطرات و سرگذشت خود بکند، یادداشت نویسی کند، کتاب بنویسد و اگر در هنرهای دیگر مثلاً نقاشی مهارت دارد از آن استفاده کند. میدانم امکان چاپ وجود ندارد اما امروز باید نوشت و روزی خواهد آمد که امکان چاپ و پخش خواهیم داشت. بگذار نوشته های ما؛ دردها، محدودیتها و محرومیت های امروز ما را منعکس کنند. اصالت این گونه نوشته ها بیشتر است، حتی اگر فردا چاپ شوند. حال که نسل های گذشته ما را از تجربیات خود محروم کرده اند، بگذار ما اینکار را نکنیم. ما باید تاریخ خود را بنویسیم تا حداقل اثری از خود برای نسلهای آینده بجا بگذاریم.

امیدوارم کسانی که میتوانند، چنین کنند.

قصد داریم که یک آرم مخصوص برای مجله طراحی کنیم، اما فکر کردیم که بهتر است از سلیقه و نظر شما خوانندگان نیز استفاده کنیم.

تاکنون طرح هایی از سوی دوستان به دست ما رسیده است، ولی بهتر دیدیم که از نظرات بیشتری استفاده کنیم.

خوشحال می شویم چنانچه مایل هستید، طرح های پیشنهادی خود را حداکثر تا آخر دی ماه برای ما ارسال کنید. ما از طرح های رسیده، یکی را به عنوان آرم مجله انتخاب خواهیم کرد. (اگر موضوعاتی مثل «ایران»، «همجنسگرایی و اقلیت های جنسی» و «انتشار مجله به صورت الکترونیکی» در آرم های طراحی شده شما منعکس شوند، بسیار پسندیده خواهد بود.)

## شوخی با طعم جدی، جدی با طعم شوخی

شما هم روزنامه شرق رو میخونین؟ اگه نمیخونین توصیه میکنم سری بهش بزنین. مطالب و مقالات جالبی داره، اما حواستون باشه که این روزنامه و به خصوص سردبیرش آقای محمد قوچانی، گاهی اکروبات بازی و زیگزاک-هایی براتون میزنه که آدم هاج و واج توش میمونه که چی بگه.

چند وقت پیش تو شرق، یه مطلبی بود در باره «دگرباشان» (منظور همجنسگرایان) و نویسنده هم باید آدم خیلی زلی باشه، میدونین اسم (مستعار) خودشو چی گذاشته بود؟ هومان دوراندیش.

حالا اگه کنجکاو شدین که چی نوشته بود یه کم حوصله کنین، من زور میزنم این مقاله رو پیدا کنم و بدم که تو یکی از شماره های ماها چاپش کنن. ولی خارج از شوخی، مطلب خوب و خواندنی بود هر چند که بعنوان یه همجنسگرا با نتیجه گیری نویسنده زیاد موافق نبودم و سرش حرف دارم، اما همینکه یه روزنامه معتبر تو کشور این چیزها را چاپ میکنه خودش غنیمت است.

خب آقای قوچانی و همکاراش تو شرق، خودشونو نه مدرنیست بلکه پست مدرنیست تو ذهن خواننده جا میزنن، اما این پست مدرنیست های وطنی، گاهی اکروبات بازی و زیگزاک هایی در میارن که تو همون سطر دوم براتون گفتم. نمونه اش چند مطلبی بود که روز اول دسامبر به مناسبت روز جهانی ایدز تو شرق چاپ کرده بودن. البته این خیلی خوبه که اطلاعات مربوط به بیماری ایدز در دسترس مردم قرار بگیره و این نکته مثبتی است، اما آخه مرد حسابی (قوچانی و شرکاء را میگویم) شما که تاریخچه پیدایش ایدز را می نویسید و کلی اطلاعات مفید و خوب به خواننده می دیدید، دیگه بکار بردن اصطلاح «همجنسباز» برا چی بود؟؟؟؟

من باور نمی کنم که این آقایون فرق «همجنسباز» و «همجنسگرا» (یا همجنسخواه) را نمیدونن و قصدشون چیزی نبوده. اگر خوشبین باشیم و و یا حتی نتونیم بریم و یقه سردبیر شرق را بگیریم، اما استفاده از لغت «همجنسباز» به چند دلیل غلط است. یکی به این دلیل ساده که رابطه عاطفی - عشقی دو انسان که از نیاز طبیعی آنها سرچشمه میگیرد را نباید با پسوند «باز» (بازی) تعریف کرد. اگر این اصطلاح درسته پس روابط زنان و مردان هم باید «زن بازی» (یا دختر بازی، پسربازی) توصیف بشه. همجنسبازی دال بر جدی نبودن یک رابطه، غیر عادلانه بودن آن و اشاره به مبنای نادرست آن یعنی دروغ، کلک و فریب، اغوا و تطمیع و تهدید یک طرف توسط طرف دیگر است. شکی نیست که اینگونه روابط ناعادلانه، در بین افراد با گرایش همجنس طلبانه دیده می شود، اما به نسبت خیلی زیادتر و وفور بیشتری در بین همجنسگرایان اتفاق می افتد، اما این دال بر «همه را با یک چوب راندن» و زدن برچسب «بازی» بر همه روابط غیرهمجنسگرایانه نمی تواند باشد پس خوب است که روشنفکران ما این چیزهای ساده و بدیهی را بدانند. از آن مهمتر یک روزنامه جدی مثل شرق، با بکار بردن لغت همجنسباز برای توصیف همجنسگرایی نه تنها دانش، آگاهی و سطح شعور خواننده های خود را دست کم گرفته، بلکه به خواننده های همجنسگرای روزنامه هم توهین کرده است و علاوه بر آن، به ادامه ناآگاهی اونهایی که این چیزها را نمیدونن مساعدت کرده و در نتیجه به کاهش میزان روشنگری مقالات و پائین آمدن سطح روزنامه انجامیده است. دست اندر-کاران شرق، حتماً این را می دانند که اصطلاحات غلط این چنینی، قبل از آنکه در باره ما چیزی بگویند، بینش و ارزش های گویندگان آنها را فاش می کنند. اگر روزنامه های مسئول ما که دغدغه دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی دارند نخواهند به مسئولیت خود در امر روشنگری، بالا بردن سطح تساهل و احترام به غیر عمل کنند و خود سرمشق شوند، معلوم نیست چه کسی باید اینکار را بکند. عمه من یا عمه آقای قوچانی!؟

## عکس های این شماره

قرار بر این است که در هر شماره ماها صفحه مخصوصی بنام "عکسهای این شماره" داشته باشیم که در آن ۵-۶ عکس زیبا، عاشقانه، و... چاپ کنیم. اما با توجه به تنوع سلیقه ها، انتخاب عکسها را به عهده خود خوانندگان میگذاریم. پس اگر مایلید عکس دلخواه خود را در شماره بعدی چاپ کنید لطفاً آن را به آدرس ایمیل مجله ارسال کنید و در قسمت موضوع (سایجکت) بنویسید: "عکسهای این شماره" ضمناً چنانچه عکسی را هم برای جلد مجله مناسب میدانید، با کمال میل میتوانید پیشنهاد دهید. (منتظر دریافت عکس های ارسالی شما هستیم.)



یوسف ۱۹ ساله از نیشابور



کیوان ۳۲ ساله از تهران

از همه دوستان و همچنین گردانندگان وبسایت هایی که خبر انتشار شماره اول ماها را به اطلاع دیگران رساندند، صمیمانه تشکر می کنیم و امیدواریم دوستان، همچنان ما را در ادامه راهی که پیش رو داریم یاری دهند.

ماها

**ماها ، مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران**

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

[Majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:Majaleh_maha@yahoo.com)